

نقد و بررسی



مقدمه:

در مقالات آینده بحث ما پیرامون دلایل ارباب حکمت بر توحید و تقریر این مهم که غزالی دلائل مشائیه را در توحید و کیفیت صدور کثرت از وحدت و قاعده برهانی «الواحد لا یصدر عن الا الواحد» را درک نمی‌کند و از مرحوم مجلسی نیز مطالبی نقل می‌کنیم.

نگارنده این سطور در دوران طلبگی و نیز بعد از تشریف به ارض اقدس رضوی، در ضمن مطالعه کتب علامه مجلسی مطالبی در مجموعه‌ای گرد آورده‌ام، ولی با کمال تأسف با دقت مواضع مطالب نقل شده را منظم و مشخص نکرده‌ام و امکان ندارد در مقام نقل، حفظ امانت نکنم.

حضرت امام ادام‌الله تعالی ضلاله در اثر نفیس خود کتاب اسرار الصلوة (ج ۲، ص ۱۱۶) فرموده‌اند: «اگر در کلام بعضی از محدثین عالی‌مقام وارد شده است که در اثبات توحید، اعتماد بر دلیل نقلی است، از غرائب امور بل که از مصیباتی است که باید به خدا پناه برد. این کلام محتاج به توهین و تهجین نیست و الی‌الله المشتکی...» مرحوم آیة‌الله العظمی بروجردی، رضوان‌الله علیه، نیز به همین مطلب اشارت فرموده‌اند.

راجع به مرحوم میرزای اصفهانی (قده) حقیر مطلقاً داعی به خدشه وارد آوردن به مقام شخصیت آن بزرگوار ندارد و اینکه آن مرحوم از عیون تلامیذ اقامیرزا حسین‌نائینی (اعلی‌الله مقامه) بودند ربطی به بحث ما ندارد. ما با آثار اشخاص کار داریم، آنچه که آن مرحوم به نام «معارف»

سید جلال‌الدین آشتیانی

نقد

تهافت غزالی

قوت جبریل از مطبخ نبود

بود از دیدار خلاق و دود

کسی اگر از این روایات که کلیه آنها را به تدریج مورد دقت و تفسیر قرار خواهیم داد- مجرد نفهمد قصوری در فهم او باید سراغ کرد نه نارسائی در دلالت روایات. فهم معضلات کتاب و سنت واجب کفائی است نه عینی.

کتاب التوحید- سماء و عالم بحار، ص ۱۶۸، جز ۵۴- عن قبيصة الجعفی سألت عن الصادق (ع): این گنتم قبل ان یخلق الله سماءاً مبنیة و ارضاً مدحیة او ظلمة او نور... کنا اشباح نور حول العرش نسبح الله... از این روایات راجع به وجود جمعی قرآنی نوری اهل بیت، که مسجوعاً تواتر دارند، استفاده می‌شود که ارواح کامل در مرتبه اعلای از جبروت به وجودی فوق مجرد تحقق دارند.

از وجود مجرد از مقدار ماده، حکما به عقل و عرفا به روح تعبیر می‌کنند و معلوم نیست مرحوم مجلسی به چه مناسبت کسانی که عقول را به ملائکه تعبیر کرد داند، گمراه و ضال و مضل می‌داند و می‌گوید «والقول بـتجردهم و تأویلهم بالعقول زیغ عن سبیل الهدی و...»

صدوق (ره) در علل الشرایع از مولی‌الموالی و آن جناب از رسول الله (علیهما السلام) نقل می‌کند: «سئل عن العقل و قال رسول الله: خلقه ملکاً له رؤس بعدد رؤس الخلائق...» ماین روایت را- در شماره گذشته مفصل نقل و با بیان مراد از عقل مذکور در کتاب کافی، بیان کردیم که قول به وجود عقل به نام ملائکه در کلمات حمله وحی زیاد است، بخصوص در این روایت از حضرت ختمی مرتبت (ع) تمام خواص صادر اول و عقل نخستین با بیانی حیرت‌آور ذکر شده است که باید گفت که این بیان عرشی بنیان معجزه باقیه بشمار می‌رود و این قسم از بیان در تعریف روح اول و عقل نخست از عهده بزرگترین عارف و فیلسوف خارج است و لسان وحی است. و فی هذا الخبر من حسن التعبير عن وحدان العقل مع تكثره و اشتماله علی جمیع الخلائق اشمالاً جمیعاً احدياً اطلاقاً و کیفیة ظهور ارتباطه مع الخلائق و مع الانسان البالغ الی مقام العقل بالفعل و الكامل فی العمل خاصة و التعبير بالرأس والوجه و کتاباً لاسم و وجود الستر و

نتوانند، نه معارف اسلامی است و نه شیعی، آثار آن حوم در معارف و تقریرات دروس مرحوم میرزای نائینی (ره) را چاپ کنند افرادی که وارث مقام مرحوم میرزای فهانی در معارفند.

آن مرحوم آنچه در معارف نوشته است از کنار و گوشه از اخذ کرده است، از جمله نفی مجرد روح و نفی مجرد جودات سکنه ملکوت و جبروت.

اوصافی که برای عقل در کافی مذکور است منطبق بر عقل مجرد از ماده و خصوصیات مادی. در این زمینه یات بسیاری آمده و از آن جمله است حدیث ۱۴ از کتاب کافی، امام (ع) فرموده است: «اول خلق من الروحانین» در حدیث جابر (ره) مذکور است «اول ما خلق الله روح بنا (ص)» و «اول ما خلق الله روحی» و «اول ما خلق الله ری» و «اول ما خلق الله العقل» و «اول ما خلق الله الماء» و «اول ما خلق الله القلم» و فرموده مولی‌الموالی «انا القلم»، به منطبق است بر موجود مجرد نوری میرا از ماده و مقدار. در حدوث عالم بحار آمده است «قال ابو جعفر یه السلام: یا جابر کان الله و لاشی غیره، لا معلوم و مجهول... خلق محمد (ص) و خلقنا اهل البیت معه من نور لمتنه، حیث لا ارض و لا مکان و لایل و لانهار و لاشمس و لقمر.» موجود واقع در مرتبه مقدم بر حرکت و زمان و ثان مجرد است. ما روایات داله بر تقدم ارواح بر اجسام به تبار کینونت عقلانی، و روایات مصرحه در خلقت نوری به قبل از مکان و زمان، و روایات داله بر تقدم ارواح کامل انبیا و اولیا و تحقق آنها در صعود و نزول، بوجود جبروتی به مجموعاً متواتر (و چیزی بالاتر از تواتر) می‌باشند نقل و مجرد آنها استدلال می‌کنیم، هر موجود ابداعی فوق زمان و متصف به حدوث زمانی نیست.

روایات مفصلاً راجع به توصیف و تعریف ملائکه به لوازم آثار از قبیل «لا یا کلون و لا یشربون»- «طعامهم التسبیح و رابهم التقدیس»، همه دلالت بر مجرد ملائکه دارند. بر موجود غیر محتاج به غذای مادی، مجرد است و هر مجرد بالفطره اب-دعای قدیم زمانی و حادث ذاتی است.

کشفه عند بلوغ الانسان بمقام التعقل و التمييز لفهم الفرائض والسنن و تمثيل العقل الاول و السنن الاحمدى (ع) بالسراج فى البيت بالنسبة الى العقول البشرية و الاشارة الى ارتقاها و طيرانها الى فضاء القدس مما يبهر العقول و تدهش النفوس و يعجز الفحول. و قد اخبر رسول الله (ص) عن مرتبته و روحه و نوره و ظهوره فى الجبروت وهو اعرف بنفسه فافهم و اغتنم. نیز باید صریحاً عرض کنیم که مرحوم میرزای اصفهانی از تلامیذ بزرگ مرحوم میرزای نائینی واز قرار اظهار معاصرانش عالمی شریف و جلیل القدر بودند. بنده چه داعی دارم که بخواهم شخصیت آن بزرگوار را مورد خدشه قرار دهم و حقیر در عین احترام به بزرگانى که نظیر آنها مشکل است در روزگار ما پیدا شود، هرگز در فکر تشخص نبودام. «آن ذره که در حساب ناید مائیم» ولی خود آن مرحوم به هر علت که باشد برای خود مشکل ساخت و سلب دیانت از مردمی کرد که از او به مراتب بزرگترند.

قال الامام فخر رازی: «ان المتكلمين جوزوا ان يكون العالم على تقدير كونه ازلياً معلولاً لعللة ازلية، لكنهم نفوا القول بالعللة و المعلوم لا بهذا الدليل، بل بما دل على وجوب كون المؤثر فى وجود العالم قادراً. و اما الفلاسفة فقد اتفقوا على ان الازلى يستحيل ان يكون فعلاً لفاعل مختار فاذن حصل الاتفاق على ان كون الشى ازلياً ينافى افتقاره الى القادر المختار، ولا ينافى افتقاره الى العلة الموجبة و اذا ظهر الامر كذلك ظهر انه لا خلاف فى هذه المسألة...»

یکی نیست که از این امام رازی سؤال کند که به چه دلیل چنین مطلب نادرستی را به حکما نسبت داده‌ای، علم به نظام کل و علم به نظام اتم را حکما اراده حق می‌دانند و در مقام نحوه اراده و اختیار حق مفصل سخن گفته‌اند و تصریح کرده‌اند که مختار حقیقی حق تعالی است و ممکنات مختار صرف نیستند و غایت فعل آنها مستند به امری غیر ذات آنهاست و اراده و قدرت و اختیار آنها اذلال اختیار و قدرت و اراده حق است.

خواجه در مقام ابطال و بی‌اساس بودن کلام او گفته است: «هذا صلح من غیر تراضی الخصمین و ذلك لان

المتكلمين با سرهم صدروا كتبهم بالاستدلال على وجود كون العالم محدثاً من غير تعرض لفاعله فضلاً عن ان يكون فاعلاً مختاراً او غير مختار، ثم ذكروا بعد اثبات حدوثه محتاج محدث و محدثه يجب ان يكون مختاراً، لانعلو ك موجباً لكان العالم قديماً و هو باطل بما ذكره اولاً. فظن انهم (المتكلمون) ما بنوا حدوث العالم على القول بالاختيار بل بنوا الاختيار على الحدوث.

و اما القول بنفى العلة و المعلوم فليس بمتفق عندهم (متكلمين)، لان مثبتى الاحوال عند المعتزلة قائلون بذلك صريحاً. و ايضاً اصحاب هذا الفاضل اعنى الاشاعرة يثبتون مع المبدأ الاول قدماء ثمانية سمّوها صفات المبدأ الاول، فهم بين ان يجعلوا الواجب لذاته تسعة و بين ان يجعلوها معلومات لذات واجبة هى علتها. و هذا شىء احترزوا عن التصريح به لفظاً، فلا محيص لهم عن ذلك معنئ فظهر انهم غير متفقين على القول بنفى العلة و المعلوم مع اتفاقهم على القول بالحدوث. و اما الفلاسفة، فلم يذهبوا الى ان الازلى يستحيل ان يكون فعلاً لفاعل مختار، بل ذهبوا الى ان الفاعل الازلى التام فى الفاعليه يستحيل ان يكون فعله غير ازلى و لما كان العالم عندهم فعلاً ازلياً، اسندوه الى فاعل ازلى تام فى الفاعليه... و لم يذهبوا ايضاً الى انه تعالى ليس بقادر مختار، بل ذهبوا الى ان اختياره و قدرته لا يوجب ان كثرة فى ذاته و ان فاعليته ليست كفاعلية المختارين من الحيوانات، و كفاعلية المجبورين من ذوات الطبايع الجسمانية.»

خواجه، قدم ذاتى را خاص حق مى‌داند، نه قدم زمانى صفاتیون- اشاعر- همانطوری که «ابوحامد اصرارى موزد، قائلان به قدرت و اختیار و اراده عین ذات را، جزء نافیان صفات آورده‌اند و آنها را با معتزله قائلان ب نیابت یکی دانستند. در بیان این معنی که فعل فاعل ازلال متصف به وجوب و قدم ذاتی می‌شود ازلی و غیر مسبوق عدم صریح باشد، مطالب ابوحامد غزالی و علامه مجلسی نقل و مورد بحث قرار می‌دهیم.

قول به قدم ذاتی غیر حق، باطل است، لذا خواجه فرمود فعل ازلی محتاج به فاعل واجب بالذات ازلی است

مشیت و اراده نباشد، لازم می‌آید که حق تعالی متکلم و فاعل و خلاق بلا اراده باشد و جواب میرداماد، ثالث المعلمین را از شبههٔ مرحوم کلینی (ره) نقل کردم، به آنجا رجوع شود.

ما به عروفاً سلام صدوق، و ثقیلاً سلام کلینی، و دیگر مشایخ حدیث از آن جهت احترام قائلیم که مردانی زاهد و از عشاق واقعی ائمه (ع)، بودند و در سخت‌ترین لحظات زمان به جمع آثار اهل بیت پرداخته‌اند و اگر آنها و روایتی که علوم اهل بیت (ع) را با حفظ امانت به محدثان بزرگ منتقل کرده‌اند نبودند، ما هم نبودیم، آنها ولی نعمت ما محسوب می‌شوند و شهرت آنان نزد عامه و خاصه به تقوی و امانت و ولع آنها در حفظ آثار اهل بیت در ابعاد گوناگون معارف شیعی بسیار مهم و وجود آنها واسطهٔ فیوضات و خیرات و برکات است. ولی دوران آنها دوران نضج علوم و معارف و فقه و اصول فقه شیعه نمی‌باشد، لذا بعضی از تفسیرات شیخ اعظم کلینی و محدث عظیم صدوق، وافی به مقاصد ائمه (ع) نمی‌باشد.

دروغ و رحمت خدا بر ثقات از رویان از برادران عامه اهل سنت و جماعت باد که روایات مشتمل بر فضائل ائمه (ع)، را در دوران خفقان ناشی از حکام جور نقل و در کتب خود نوشتند و از حق و حقیقت تبعیت کردند و نهایت صداقت و امانت را بکار بستند و ما بسهمان احادیث بر خلافت و ولایت ائمه خود استدلال می‌کنیم. جمع‌آوری حدیث با آن نظم و سفر به بلاد مختلف برای نقل حدیث از ثقات از کوه کندن با مژه چشم مشک‌تر بود. روایت «حب علی حسنة لا تضر معها السیئة» را ز مخشری از مشایخ عامه نقل کرده است و بر احادیث عترت و غدیر و نظیر این دو، اساس ولایت و امامت مبتنی است.

اراده حق و نحوهٔ تعلق آن

مبحث ارادهٔ حق و نحوهٔ تعلق آن به تمام نظام وجود با حفظ وحدت از عویصات علم کلی است و قطعاً متعلق آن تمام نظام وجود است «صعوداً و نزولاً» کما اینکه علم مبدا وجود که عین ذات است با حفظ وحدت مشتمل بر علم به

لی ازلیت ذاتیه و سرمدیت از مختصات حق تعالی است، تا امهات صفات بنا بر مشرب اشاعره، باید معلول ذات شد و اگر معلول نباشد، باید متصف به ازلیت ذاتیه و خوب ذاتی باشد.

اگر شرع مقدس از وجود موجوداتی در عوالم یرزمانیه و مفرّاز اتصاف به مکان و ماده و مقدار، اخبار رمود، چنین موجوداتی ابداعی و مستغنی از مادهٔ نسمانی و مقدار خواهند بود و چارهای جز قبول قدم مانی آنها نیست، لذا مرحوم مجلسی بسیار سعی است که المّره مجرد را انکار نماید و ملائکه را اجسام مادی نوری به حساب آورد، ولی خواصی که برای ملائکه به خصوص عوامل عرش و وسائط فیض و واسطهٔ علم و وحی و تنزیل، بر شرع اثبات شده است نمی‌توان از آن وجودات مقدسه، لمیوری بسیار بزرگتر از باز و کبوتر نامرسان تصویر نمود. صعود و نزول و تمثّل و تنزّل از خواص مجرد است و بیانی تحقیق الحق عند تعرضنا للاخبار و النصوص و نظواهر الدالّة علی تجرد ارواح الکمل قبل ابدانهم (انبیاء و ولیاء) و اثبات عالم الجبروت المجرّد عن الماده و الزمان و لمقدار و عدم التنافی بین الفیض الازلی و حدوث لمستفیض و بیان الحدوث الزمانی مطابقاً لشریعة لمحمدیه (ص) و نفی قدم المواد و العناصر و سنحقوق انه لا منافات بین قدم الجود و الفیض و حدوث العالم کما انه لا منافات بین ازلیه الولاية المحمدیه او العلویة و ظهورها و تجلیها فی الملک و الملکوت و کشف الستر عن وجه هذه لکلمة النورية الالهية نحن الاخرون السابقون».

بود نور نبی خورشید اعظم

که از موسی پدید و گه ز آدم

قال علیه السلام: «معرفة بالانوارية معرفة الله».

اما روایات وارد در نفی اراده و مشیت از حق بالمّره و تعجب از اینکه حقیر در مقام قول نافیان اراده از حق العیاذ بالله گفته‌ام، و همه باید بگویند، و نقل اینکه شیخ کلینی هم قائل به نفی اراده از حق شده است، حاکی از آنست که شیخنا الاقدم کلینی متکلم و اهل تحقیق نبوده و توجه نداشته است که صدور فعل از مبدا وجود اگر مستند به

کافة حقایق است و درک این مطلب شامخ که از مشکلترین مباحث ربوبی است، بی اندازه صعب است، چه آنکه ملاک علم حق حصول صور کثیره اشیا در ذات، قبل از پیدایش کثرت عینی و خارجی نمی باشد، تا لازم آید که صور علمی اشیا، اجزاء ذات حق یا عوارض ولواحق او باشد، علم حق به ذات و به اشیا علم حضوری و در عین وحدت مشتمل بر كافة اشیا است لان صرف العلم لا یرج عن حیطة ذاته شی من الاشیا.

اراده نیز واحد و واجب، و مراد متکثر و ممکن است، چون اراده حکمی دارد و مراد حکمی خاص خود. قدرت و اراده و علم، واجب و متصف به قدم ذاتی و وجوب ازلی، مقدر و مراد و معلوم، متکثر و ممکن و حادث و قاصر و مرید و عالم واجب است و مبرا از احکام کثرت و امکان و قدم غیري بر خلاف متعلقات صفات.

ما قبل از نقل روایات و آیات در اراده حق و نحوه تحقق آن کلامی از شیخنا السید، خاتم الفقهاء مفسور له بروجردی نقل می کنیم تا معلوم شود که آن مرحوم در عقاید به سبک محققان از حکما، بحث می نمود، و مرحوم مجلسی را محدثی عظیم می دانست، نه متکلمی محقق و اینکه آن مرحوم از حواشی مرحوم آقای طباطبائی بر بحار واهمه داشت، چه علتی داشته است و کتاب بحار نیز مانند همه کتب مؤلف غیر معصوم بالاخره مورد تحقیق قرار می گیرد. اگر مراد این باشد که تحقیقات علامه مجلسی جزء نصوص دینی واجب الاتباع است، احدی به این امر ملتزم نمی شود و انتساب آن مرحوم به مجلسی نیز رفع مشکلات نمی کند. برخی از روایات مورد توجه علامه مجلسی است که با دقت خاص مرحوم آقای بروجردی سازش ندارد.

مرحوم بروجردی در بحث طلب و اراده (بنا بر تقریرات آیت الله منتظری از اعاضم تلامذ ان مرحوم) می فرماید: «اقول: الورد فی هذا الميدان والاشتغال بمصارعة الفرسان خطیر، ورب ذهن صاف لاترضی ان نورد فی هذا البحر العمیق الذی لاینجومه الا الالوحدی من الناس. فلنشر اشارة اجمالية الى ما قبل فی جوانب ما ذکر من

الاشکال ثم نخرج من هذا المبحث فنقول: قال المحک القدوسی - خواجه - (قده) فی مقام الجواب عن الاشک (ای اذا کان الکفر والعصیان والاطاعة والایمان مسبباً برادته تعالی وعلمه بالنظام الانم، فکیف یكون التکلیف المشروط بالاختیار): بان العلم تابع للمعلوم، لان المعلول تابع للعلم. ووردوا علیه ایراداً واضحاً فقالوا: ان العلم الذی هو تابع للمعلوم هو العلم الانفعالی لا العلم الفعلی الذی هو وجود المعلوم فی الخارج، وکلامنا فی المقام، فی علم تعالی الذی هو عین ارادته الازلیه التي بها وجد کل شیء ویوجد من البدو الی الختم. والظاهر ان مثل هذا المعنی بد من الظهور والوضوح درجة لا یمکن ان یقال انه خفی علی مثل ذلك المحقق. فالاولی ان توجه کلامه بحیث لا یرد علی هذا الایراد فنقول:

لا یخفی ان المراد من النظام الاتم الا کمل الذی یمکن متعلقاً علی ارادته تعالی هوسلسله العلل والمعلولات مبدوها الی ختمها، فان دار الوجود - دار العلل والمعلولات الاسباب، ولکل من الموجودات الامکانیه تاثیرات مخصوصه بنفسه لا توجد فی غیره وعلیه الاشیا لمعلولاتها لیسبباً معجولة وانماهی من جهة خصوصیات فی ذاتها - والذاتیات لاتعلل - والمجموع انما هو ذوات العلل والاسباب بالجمع البسیط. فکل موجود وان سبقته الارادة الازلیه و کما وجوده مفیضاً (مفاضاً) من قبل المبدأ السفیاض الا ان له خواص و آثار ذاتیه غیر قابله للجمع وبها نصیرة لغیره مؤثراً فیها، وعلیهذا فما تعلق به العلم الفعلی اعنی ارادته التکوینیة انما هو وجود الاشیا وتحققها بذواتها واما علیتها ومعلوليتها فمتعلقتان لما یشبه العلم الانفعالی لعدم کونهما معجولتین حتی یشبههما العلم القضائی الفعلی.»

باید دانست که خواجه (ره) در شرح اشارات با آنکه در اول کتاب شرط کرده بود که فقط کلمات رئیس راتقریرات و شبهات وارد بر شیخ راجواب بدهد درمسأله علم واجب بد مراتب خلقی، چون مسلک شیخ راناتمام دانست بر اشکالاتی نمود که بعضی از اشکالات او بر خلاف زعم سید داماد و ملاصدرا، به شیخ وارد است، صریحاً علم به ذات و تعلق و شهود ذات را کافی از برای صدور حقایق امکانیه دانسته و علم حقیق را علم فعلی مبد

وقدرت و اختیار حق است، و اگر کسی تفوه کند که مدار افعیل خود، مستقل در ایجادیم مصداق بالاتفاق «القدری مجوس هذه الامة» می باشد و هیچ عملی از هیچ موجود امکانی بدون حول و قوه و اراده و مشیت حق انجام نمی گیرد و صور قدریه در مرتبه حضرت علمیه به واسطه مناسبت صور با اسماء الهیه ظاهر در صور، اقتضاء خاصی دارند، که غیر معمول است. بلامجمولیه الاسماء الالهیه.

اشاره

لقد صبح النقل المستفیض عن سید البرایا و خاتم الاولیاء و الانبیاء (ص) انه قال: «جفت الاقلام و طویت الصحف.» و قال سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم: «اول ما خلق الله القلم، فقال له اكتب، فقال ما اكتب؟ قال: القدر ما كان وما يكون و ما هو کائن الی الابد. و قال ایضاً: ما من نسمة کائنة الی یوم القیامة الا و هی کائنة.

و اذا قال صلوات الله و سلامه علیه و علی آله: جف القلم بما هو کائن. فقیل له: یا رسول الله فقیم (یا بما) العمل، فقال: اعطوا فکل میسر لما خلق له».

و نقل عنه (ص) الفریقین: ما منکم من احد الا و کتب مقعده من النار و مقعده من الجنة. قالوا: افلا نتکل علی کتابنا و ندع العمل؟ قال: اعملوا، فکل میسر لما خلق له. ما من کان من اهل السعادة فیسیر لعمل اهل السعادة... ثم قرء (ص): «فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی...» و قالوا: نحن فی امر فرغ او امر مستأنف؟ قال صلی الله علیه و آله: فی امر فرغ و فی امر مستأنف»

در تبعیت اعمال از «قدر» و عدم منافات قدر با اختیار، روایاتی معجز نظام و عرشی بنیان از اهل بیت (ع) داریم که بهان خواهد شد.

مراتب قضا و قدر

قضا و قدر دارای مراتبی است، مرتبه اعلائی قضای سابق بر جمیع اشیاء مرتبه احدیت و اول مرتبه قدر علمی، مرتبه احدیت است و عقل اول و قلم اعلی که از آن به «اول ما خلق الله القلم» تعبیر گردیده

نایق خارجی می داند، نه علم تابع حقایق خارجی و آن را ن ذات و علت اشیاء می داند و تعقل ذات را ملازم با ایجاد می داند و به این سینا اشکال می کند که علم حق به ذات ملازم است با ایجاد اشیاء، نه علم صوری بر اشیاء.

با این وصف می توان علم حق را به جهت انکشاف از حقایق راجیه و تطابق بین خارج و ذهن، تابع معلوم و از آنجا که م به ذات از باب عینیت ذات نسبت به علم به اشیاء راجیه و علت ذات نسبت به اشیاء می توان گفت، ذات علت یا است. و نیز می توان گفت علم علت اشیاء است، و ان قلت: شیء عبارة عن انحاء تجلیاته تعالی، صدقت و ان قلت: شیء انحاء تعقلاته ایضاً صدقت و از علم مقدم بر کثرت به علمائی و اراده تعبیر کرده اند.

به مرحوم آقای بروجرودی گفته شد که بر طبق روایات ده حق عین احداث و ایجاد است، ایشان فرمودند: شما بد در علم کلام تحقیقی این مطالب را حل کرده باشید. شخص ایشان در بروجرود شوارق نیز تدریس می کردند نامه گفته خودشان).

کسی که از عهده تدریس شوارق بر آید، می تواند شرح امارات و دیگر آثار تحقیقی حکمی را تدریس کند. اینکه مرحوم آقای مطهری (رحمه الله) نوشته اند، صاحب شوارق در متأملی نبوده است معلوم می شود آثار صاحب شوارق بدقت مطالعه نگردانند. شوارق را اساتید محقق فن مانند خوند نوری و آخوند ملا اسماعیل اصفهانی و آقاعلی حکیم ریس و بر آن حواشی نوشته اند.

بهر حال، آنچه مرحوم سیدنا الاستاد (اعلی الله قدره فی سببنا الالهیه) در توجیه کلام محقق طوسی بیان نموده اند، درست به نظر نمی آید و برخی از اعاضل نیز به موده آن مرحوم اشکالاتی کرده اند ولی کلام او به وجهی می گردد به فرموده محقق خراسانی (صاحب کفایه اصول) از باب مناسبت بین خلائق و افعیل آنها، به اعتبار اقتضاءات صور قدریه علمیه، و اینکه برخی از قاصران محقق خراسانی راجبیری مسلک دانسته اند، باید تحصیل فهم کنند. مگر امکان دارد زعم علمی و مرجع دینی شیعه، قائل جبر باشد، چه آنکه اراده و قدرت و اختیار مامتعلق اراده

منشا قدر است در مرتبه نازله، بنابراین مرتبه روحانیت قبلة ارباب عرفان علی (ع) کاتب قدر است به يد قدرت حق، و آن حضرت در مقام نهی از تفکر در «قدر» خود تلویحاً به سر قدر اشاره فرمود، و به اعتباری به قدر در مقام تعیین ثانی نیز عالم است و کشف قدر فقط اختصاص به خاتم الانبیا و خاتم الاولیا دارد، كما صرح به الشيخ الاعرابی. مراد از خاتم الاولیا علی و یکی از افراد عترت است علی سبیل تجدد الافراد، هر یک از ائمه خاتم ولایت محمدیاند (ص-ع) صور قدریه که از آن تعبیر به تعینات اسمائیه و تعیین خلقی در علم حق و نیز از آن به قوابل تعبیر می کنند، به تجلی حق به کلمه «کن» وجودیه و حقیقت امر واحد تکوینی که در قرآن از آن به «وما امرنا الا واحدة» تعبیر کرده اند به حسب نظام اتم قبول وجود خسارچی می کنند، و در انسان علاوه بر قبول امر تکوینی، او امر تشریحی نیز وجود دارد، اطاعت و عصیان امر تشریحی، ناشی از استعدادات خاص هر شیء است و در این مقام این کلام پیش می آید که به اعتباری علم تابع معلوم است و مبدأ ایجاد اعیان را وجود می دهد، و هر وجودی مقتضای ذاتی دارد که به جعل جاعل نیست، مثل حرارت برای نار، و حیوان ناطق برای انسان و کفر و فسوق جهت فسراعتنه، و ایمنان و اطاعت برای مؤمنان.

و به اعتدال جاری علم علت معلوم است. و الی هذه الدقیقة اشار المحقق الخراسانی فی الکفایة: «اذا توافقتا فلا بد من الاطاعة و الايمان الى ان ساق الكلام بقوله: الناس معادن كمعادن... الخ»

کلامی در باب طینت

در احادیث قضا و قدر و روایات طینت به آنچه ذکر شد تصریح شده است.

قال بعض المحققين من ارباب المعرفة: العلم تابع للمعلوم فمن كان مؤمناً في ثبوت عينه و حال عدمه (ای عدمه الخارجی قبل ظهوره العینی) ظهر بتلك الصورة فی حال وجوده (ای يظهر فی الخارج مطابقاً لما فی صورته القدری اوالسقضائی) و قد علم الله ذلك منه انه هكذا

يكون (ای الحق يعلم انه يظهر بصورة الاشياء و الاوليا او كان بحسب وجوده القدری و استعداده الذاتی مستعد لقبول الاطاعة و العصيان بحسب العوامل الخارجية) فلذلك قال و هو اعلم بالمهتدين (و قلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو) و لما قال مثل هذا، قال ايضاً: «ما يبذل القول لیدی» لان قولی علی حد علمی فی خلقی، و ما انا بظلام للعبيد، ای قدرت عليهم الكفر الذي يشقيهم، ثم طلبتهم بما ليس فی وسعهم ان يأتيوا به، بل ما علمناهم الا بحسب ما علمناهم، و ما علمناهم الا بما اعطونا من نفوسهم مما هم عليه. فان كان ظلم، فهم الظالمون و لذلك قال، و لكن كانوا انفسهم يظلمون فما ظلمهم الله. كذلك ما قلنا لهم (ای القول التكوینی و اظهار الصور القدرية من العلم الى العين) الا ما اعطته ذاتنا ان نقول لهم و ذاتنا معلومة لنا بما هي عليه من ان نقول كذا، فما قلنا الا ما علمنا. انا نقول قلنا القول لهم الامتثال (بحسب الارادة التكوينية و كلمة «كن» الوجودية و انما قولنا اذا اردنا شيئاً لشيء- ان نقول له كن، فيكون. و من امهات الاسماء القائل و المتكلم، لا بصوت يقرع و كلام يسمع بسمع الظاهري للحيوان) و عدم الامتثال مع السماع منهم (بحسب الارادة التشريعية ای العلم بمصالح العباد و مفساد افعالهم).

مخالفتان فلسفه روح حکما را نیافتاند

نگارنده در مقام نقد مطالب تهافت از مرحوم مجلسی و صاحب ابواب الهدی مطالبی نقل می کنیم، تا معلوم شود که این جماعت مطالب حکما و عرفا را مس نکرده اند، چه حکمت و عرفان درست باشد یا باطل و حقیر اعتقاد ندارد که فلسفه صورت مخالفت با کتاب و سنت به خود گرفته باشد، و فلاسفه اسلام برای کوبیدن اسلام، تظاهر به اسلام کنند! و ما روایات و آیات داله بر بقاء انسان بعد از مرگ و مجرد نفوس از ماده را نقل می کنیم و همچنین دیگر مباحث مربوط به عقائد را که ابو حامد نقل کرده و مرحوم مجلسی و میرزای اصفهانی در آن مسأله بحث کرده اند نقل می نماییم و بدون تعصب به مباحث ادامه می دهیم، از آن قسمت مطلب که مرحوم آقای بروجرودی

شاه‌آبادی و آقای عصار و آقا میرزا احمد آشتیانی با مکاتبه مطالب حکما را بعد از تقریر کامل، مورد ایراد قرار نمی‌داد و از آنها جواب نمی‌خواست؟!

آقا شیخ محمود قهرا می‌گفت فهمیده‌اید و آن مرحوم به هدم بنیان آن کلام می‌پرداخت. واقعاً اگر آن مطالبی را که برای شیخ محمود بیان می‌داشته از این قبیل است که در کتب خود ذکر کرده است، جواب منفی است، آن مرحوم به عمق مسائل فلسفی راه نداشته است.

روزی برای دیدن دوستی به مدرسهٔ مرحوم صدر اصفهانی - واقع در جنب مسجد امام تهران - رفتم، دیدم آقای حلبی مجلس را گرم کرده و به جان محقق سبزواری افتاده است! و هر دم از آن مرحوم تعبیر به «چاقاله حکیم»! می‌کرد. و او را مورد حمله قرار داده بود که در بهشت جماع (وقوع) را منکر است! و بعد از بیانات نامربوط به وعظ و تبلیغ و شریعت محمدی (ص) گفت: نه وجود اصل است نه ماهیت، ولایت علی بن ابیطالب اصل است.

برخی از مردم اهل انصافند و صریحاً می‌گفتند ما قریحه یا ذوق فلسفی نداریم ولی در دیگر علوم ماهر بودند. حضرت استاد محقق آقاموسی زنجانی (ادام‌الله ایام افاضاته) فرزند ارشد مرحوم آقای حاج سید احمد زنجانی (اعلی‌الله مقامه) که مردی عالم و متقی بود و خلق محمدی داشت من به جناب آقاموسی ارادت خاص دارم، چندین مرتبه به حقیر فرمودند که من به درس آقای طباطبائی می‌روم و خوب درک نمی‌کنم چه می‌گویید، بعد از مدتی گفتند معلوم می‌شود، مشکل در وجود من است، و ذوق فلسفی ندارم. ولی معظم‌له در فقه و اصول میرز و واقعاً اهل علم به معنای خاص آن می‌باشند و در علم رجال وحید و فرید زمان ما هستند بسیار منظم درس خوانده‌اند، دقت و وسواس ایشان در کار علمی، مانع از آن است که آثار خود را چاپ کنند.

جناب آقاموسی (روحی فداه) ذوق فلسفی داشتند ولی باید مدتها ممارست در این علم می‌نمودند و به تدریج راه می‌افتادند. قسمت الهیات فلسفه بسیار مشکل و عمیق است و جز با قریحهٔ وقاد، و کار مداوم و تفکر و ممارست

بِس‌الله لطیفه) نقل کردم، معلوم می‌شود که روش ایشان یک بیان‌شان در عقاید غیر از روش مرحوم مجلسی است.

اینکه بنده عرض کردم سیدالحکما میرزا ابوالحسن ووه برخی از عویصات اسفار را خوب درک نکرده است، دلیل نگفتم. در مقدمهٔ اصول المعارف محقق فیض، ادات مرحوم جلوه را بر محشای آخوند در حرکت جوهر کردام و حدود دویست صفحه را اختصاص به این بحث بقی دادام و احدی به آن تفصیل و اعمال دقت در حرکت بهر مطلب ننوشته است.

پیش کشیدن مناقشهٔ حقیر بر میرزای جلوه (اعلی‌الله امالشریف) چه ارتباط با بحث ما دارد، و اساتید بزرگ سر ما (اعلی‌الله مقامهم) مرحوم جلوه را مانند آقای علی کیم و آقامحمد رضا متضلع نمی‌دانستند. اصولاً شخص در ب در حکمت متعالیه در هر عصر نادر است. لذا مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی که در نت نظر و هوش و استعداد ذاتی فرید زمان خود است، صریحاً می‌فرموده است، اگر در اقصی نقاط ممالک اسلامی سی وجود داشته باشد که از عهده تدریس اسفار برآید، چون معطلی برای استفاده از آن استاد، کارهای خود را ما و به سراغ او می‌روم و از محضر او استفاده می‌کنم. بسیاری از مدرسان اسفار (کاریکاتور) اسفار گو، بودند.

- مقدمهٔ تمیذ او علامه مظفر بر اسفار و تحفه‌الحکیم -

اینکه حضرت آقای محمدتقی شریعتی در مصاحبه بود فرموده‌اند، مرحوم میرزای اصفهانی به آقا شیخ محمود حلبی می‌فرمود: شیخ محمود! من این مطلب را که به شما گفته‌اند، برای تو تقریر می‌کنم، خوب دقت کن و صدیق کن که آیا مطلب را فهمیده‌ام، یا نه؟ یعنی دنبال بخت شرعی می‌گشت و آقاشیخ محمود همان حجت زمان بود، چرا آن مرحوم کلمات حکما را برای ارباب فن تقریر می‌کرد و چرا در آثار خود مطالب آنها را خوب تقریر می‌کند تا بعد از تحریر کامل به نقد مطالب بپردازد؟ چرا افراد محققى مانند آقامیرزا مهدی آشتیانی و آقای

دائمی و حضور در درس استادی که در این علم ورزیده باشد نمی توان توفیق حاصل کرد. استاد با رع و متضلع و با طلاقت لسان در هر علمی چاره ساز است.

حقیر در قم تحصیل می کردم بعد از قرائت سطوح لمعه و قوانین، شرح تجرید می خواندم. آقای شیخ زین الدین زنجانی (اگر حافظه اشتباه نکند) که مدتی در مشهد تحصیل کرده بود و دست تقدیر او را به درس معارف میرزای اصفهانی (رحمته الله علیه) کشانده بود، روزها جلو مدرسه مقابل کتابخانه فیضیه می نشست، آقائی بود به نام فاضل کاشانی که سخت مبتلا به وسواس بود و کنار حوض مدرسه فیضیه (آن زمان لوله کشی نبود) مرتب مسواک می کرد و تا دهن او پر از خون نمی شد دست نمی کشید. تحت تأثیر تبلیغات مرحوم شیخ محمد خالصی زاده که زمانی در کاشان تبعید شده بود، قرار گرفته بود و آقا سید حسن جهرمی شریعتمداری نیز کنار آقا شیخ زین الدین زنجانی می نشست.

مرحوم آقا سید حسن قاضی پسر برادر آقای قاضی تشریف می آوردند مدرسه و من گاهی اشتباهات خود را در شرح تجرید از آن جناب سؤال می کردم. آقای قاضی طباطبائی مردی فاضل و متخلق به اخلاق حسنه و نجیب و با وقار و خندان رو بود و به واسطه همین فضائل و مکارم مورد توجه آیت الله بروجردی بودند. و مضافاً بر آنکه آقای بروجردی که بنا به فرموده استاد علامه طباطبائی از حیث قیافه شباهت عجیبی به مرحوم جمال السالکین آقا سید علی آقای قاضی داشت. و اعتقادی راسخ نیز به مرحوم آقا سید علی آقای قاضی داشتند از این جهت نیز به ایشان علاقه داشت و برای او احترام خاصی قائل بود.

آقای آقا زین الدین زنجانی، که بعدها فهمیدم فرزندان مرحوم آقا شیخ فیاض زنجانی هستند، و شیخ فیاض از تلامذد آقا شیخ هادی تهرانی مکفر بود و کتاب اجارهای نیز چاپ کرده بود که می گفتند تقریرات درس شیخ هادی تهرانی می باشد. این شیخ هادی تهرانی از تلامذد شیخ انصاری است (غیر از شیخ هادی تهرانی معروف به شیخ هادی

نجم آبادی برادر آقا حسن نجم آبادی تهرانی از تلامذد درج اول شیخ اعظم انصاری است) که شیخ می فرموده است ما برای چند نفر درس می گویم یکی از آنها آقا حسن تهرانی است.

شیخ هادی نجم آبادی مدفون در مقبره خانوادگ است که در خیابان آقا شیخ هادی تهرانی واقع است و معروف است که اهالی محله شخص مستی را کشان، کشان با جراحات وارده از کشاکش نزد مرحوم نجم آبادی می آورند و به شیخ عرض می کنند که این آدم تظاهر به مستی کرده است او را آوردیم که دستور فرمائید حد بر او جاری شود شیخ می فرماید من در عمرم عرق و شراب نخوردم که بسود آن را بفهمم، بین شما اگر کسی شراب خورده است و بسود آن را تشخیص می دهد، دهن او را بکند و شهادت بدهد احدی نمی گوید من شراب نخوردم. مردم که بیرون می روند آقای نجم آبادی شخص مذکور را نصیحت می کنند و آن شخص بکلی فجور و فسق را ترک می گوید و همیشه در صفت مقدم نماز گزاران به امامت شیخ قرار می گیرد و بجزرگه از باب تقوی می پیوندد. کونوا دعاء لئلا تنالوا بغیر السنتم.

جناب آقا زین الدین (که از طرف پدر خود آقا شیخ فیاض زنجانی نیز عداوت با فلسفه داشت، چون استاد پند او شیخ هادی تهرانی مخالف فلسفه و دأب او تخطئه کلیه علما و فقها بود و عاقبت تکفیر شد) بنده را از شرح تجرید خواندن منع می کرد که مبادا مقدمه شود برای قرائت منظومه و شرح اشارات! و می گفت ملاصدرا معتقد است که این دست من خداست و فاضل کاشی و سید حسن جهرمی او را تأیید و در کفر حکما و خطری که از این فرقه اسلام را راتهدید می کند سخنها می گفتند و گاهی آن مرحوم حاله اسلا خلاف عادت به خود می گرفت، و خطر وارد بر اسلام را از جانب ملاصدرا و فیض و حکیم سبزواری کانه لمس می کرد در همین زمان تبلیغات کمونیستی و شیوعی گری هم در جا را فرا گرفته بود و بیاد دارم که کتابچه ای از طرف چپ چاپ شده بود و ملاصدرا را با ذکر نام مورد حمله و دشنام و اهانت قرار داده بود و از اینکه او و دیگر حکما به بقاء نفس را

نکته‌های درباب اراده حق سبحانه

اینکه استادنا علامه آقای طباطبائی (رحمة الله علیه) فرموده‌اند، روایات درمسأله اراده یعنی اراده صفت فعل مستفیض است، آن مرحوم باید کلیه آن روایات را مورد دقت قرار می‌داد و علل اضطراب متن اکثر آن روایات را بررسی می‌کرد و چند مغالطه واضح که در برخی از آن روایات وجود دارد، به نظر عمیق مورد تحقیق قرار می‌داد، چه آنکه در کلام صاحب ولایت کلیه که میرا از سهو و نسیان و متصل به احدیت ذاتیه است، مغالطه و خلط جهات و حیثیات دیده نمی‌شود و ما اگر فهم خود را هم تخطئه کنیم، آن اشکالات، آن روایات را از حجیت ساقط می‌کند. متواترات از ظواهر در عقاید حجت نیست، تاچه رسد به مستفیض.

استاد حاشیه‌های بر مبحث قدرت اسفار و حاشیه‌های نیز بر مبحث اراده دارند و خواسته‌اند اراده را مانند رازقیت، صفت فعل بدانند، درحالی که رازقیت و مرزوقیت از رازق و مرزوق انتزاع می‌شود ولی رازق صفت ذات حق، و از اسماء درسیطره اسم «رب» و از سوادن این اسم مبارک است، و حق به اسم «رب» رازق کلیه موجودات است و غیر حق تعالی کلیه موجودات مرزوقند، به تفاوت ارزاق. رزق اختصاص به حیوان ندارد کما توهمه بعض من لاخبره له فی العقاید. نبات و حیوان و انسان و ملائکه و ارواح، رزق خاص خود دارند و حیات در آنها ساری است. استاد برای توجیه روایت وقع فی مخمصة سلباً اختیاری عن الحق الاول کما وقع فی مخمصة جواز الحركة فی السحرکه فی تعالیقه علی الاسفار بناءً علی القول بالحركة فی الجواهر والذاتیات.

اسماء به تقسیم صحیح منقسم می‌شوند به اسماء ذات و اسماء صفات، و اسماء افعال، از باب ظهور این اسماء نسبت به ذات یا صفات یا افعال. مثلاً اسم «علی و عظیم و متکبر» از اسماء ذاتند، و رب به اعتباری اسم صفت و رازق از اسماء افعال است. آقای طباطبائی خواسته است وجه جمعی پیدا کند ولی چیزی فرموده است که لم یسقل به احد ولا ینفی صدوره عن مثله (قده)، گفتند هنگام تعلق قدرت

تجرد روح قائلند آنان را صاحب مغز متعفن قلمداد کرده و در به خیال خود تمام ادراکات انسانی را خلاصه در فعل انفعالات سلولهای مغزی نموده، و اعتقاد به ماوراء طبیعت امانع پیشرفت ملتها در علوم مادی قلمداد کرده بودند! ناقل از آنکه کلیه مکاشفان و مخترعان در طب و صنعت بوجد بوده‌اند و دین به معنای واقعی هرگز افیون جامعه می‌باشد و علل عقب ماندگی مسلمانها را باید در اختلاف آنها و عدم متابعت کامل از شریعت محمدی دانست.

سالهای بعد که من به نجف مشرف شدم، همان رساله را شیوعی‌ها به زبان عربی منتشر کرده بودند و کتابی نیز به نام «الله فی قفص الاتهام» چاپ شد که مطالب آن آدمی را به حیرت می‌آورد که چرا مخالفان مذاهب، حکمای اسلام را مورد طعن قرار میدهند نه فقها را.

اینکه گفته شده است مرحوم میرزای اصفهانی جماعت معهود را از فلسفه برگرداند، باید گفت نه خود آقامیرزا مهدی مطابق نوشته‌های او که نقل خواهیم کرد به فلسفه و عرفان وارد بوده است و نه شاگردان ایشان قدمی در این وادی نهاده‌اند، کسی را از فلسفه برمی‌گردانند که در فلسفه وارد باشد، این معنا در آقایان سالبه به انتفاء موضوع است. گفتم که آقای شیخ هاشم قزوینی و آقای حاج شیخ کاظم دامغانی از مدرسان بزرگ حوزه مشهد، مردم آرامی بودند و برای استفاده مبانی آقامیرزا حسین نائینی به درس میرزای اصفهانی حاضر شده‌اند و هرگز از آنها حرف ناهمواری کسی نشنید، تاچه رسد به تکفیر اکابر فن و مدعی فلسفهدانی نیز نبودند و درس معارف نیز نداشتند، علمی را درس می‌دادند که اهل آن بودند.

راجع به اعاده معدوم نیز ما صریح کلام علامه مجلسی را از موارد متعدد نقل کردیم و آخوند ملا اسماعیل خواجه‌ئی نیز به این مطلب تصریح نمود. در آخر کتاب السماء و العالم تصریح به فنا و انعدام صریح حقایق وجودیه می‌نماید، و از فهم آیات و روایات راجع به نفخ صور و زوال تعینات، چون عجز دارد، یکسره قائل به انعدام کلیه هویات وجودیه شده است و دلائل امتناع اعاده معدوم را به خیال خود ضعیف می‌پندارد!

به فعل، اراده انتزاع می‌شود. اراده به معنی خواستن امر انتزاعی است و منشأ انتزاع آن یا مرید است یا مراد یا نفس فعل اراده حق است، نفس فعل نمی‌شود اراده حق باشد چه آنکه لازم آید، اخذ فعل در مرتبه فاعل مرید و یا آنکه خود فعل مرید است، فعل مرید است نسبت به مراد خود و خود مراد فاعل خود است. و یا آنکه در قدرت واجب بوی اراده استشمام می‌شود و ارباب تحقیق از قدرت واجب نه قدرت حیوان به «ان شاء فعل وان لم یشأ لم یفعل» تعبیر کرده‌اند، در این صورت مشیت در اختیار مأخوذ است. علاوه بر این حقیقتی فاعل مختار است در اختیار مشیت و داعی و خواستن مأخوذ است.

اصولاً عقل را رها کردن و عنان کار را به حدیث دادن بزرگترین ضربه بر حدیث وارد می‌شود، در احادیث متواتره و کلیه آیات قرآنی، اراده و مشیت مستقیماً مضاف به ذات و مبدأ افعال حق است. در حقیقت فاعل و متحرک بلا اراده همان نافیان اراده از لیمانند نه مبدأ معطی علم و اراده و قدرت.

خلاصه کلام آنکه تا مریدی در بین نباشد اراده «خواستن» به معنای مصدری انتزاع نمی‌شود، این مرید یا باید حق باشد، یا خلق به معنای مخلوق باشد، یا قدرت، منشأ انتزاع اراده باشد، در این صورت مرید در قادر یا قدیر به معنای واجب الوجود مأخوذ است. در جای دیگر فرموده‌اند اراده به معنای علم به نظام اتم نیست، البته مفهوم اراده با علم فرق دارد و لسی داعی بر ایجاد، نفس علم به نظام اتم است، از باب علیت علم فعلی نسبت به معلومات یا معلومات.

در روایات متعدد، اراده به معنای احداث آمده است، آیا معنای لغوی اراده احداث است؟ یا اراده به معنای مصدری «خواستن» صفت فعل به اصطلاح متکلمان است، نظیر «رازقیت»، در این صورت رازق یا رزاق و مرزوق تحقق نیابد، رازقیت انتزاع نمی‌شود، تا صفت فعل باشد، در این صورت نیز استدلال بسیار ضعیف است، چون الرزاق صفت حق و المرزوق صفت مخلوق و رازقیت مانند خالقیت و فاعلیت، معنای انتزاعی است، نظیر قادریت و مقدریت

و عالمیت و معلومیت که صفات انتزاعی به آن اطلاق شد است. قدرت نیز غیر علم است ولی علم و قدرت در حق متحدند. نفس ذات حق به اسم رب رازق است و چون قدرت حق ازلی التعلق است، و سکنه جبروت و ملکوت و بل که کلیه موجودات مرزوقند، رزق اقسامی دارد. امیرالمؤمنین فرمود:

رزق روح، عبادات و علوم، و رزق بدن و حیوان صاحب بدن کاه و جو و نان و آب و ... است. «روحوا انفسکم ببیدیه الحکمة فانها تکل کما تکل البدن» (باب نوادر کافی) کلال در بدن ناشی از سوء تغذیه و ترسیدن غذای لازم به بدن است ولی کلال و ضعف روح و نفس، ناشی از فقر علمی و عملی است. علم هویت نفس را به کمال می‌رساند، در صورتی که با عمل توأم شود و عمل اگر ظاهر نشود، علم بد منشأ اصلی خود برمی‌گردد و چشم روح کور می‌شود. در کلیه آیات قرآنی اراده مضاف به ذات و صفت ذات است و بسنا بشر ما اگر اراده را مانند اصل ذات (حقیقت) عین ذاتست و ما اگر اراده را مانند اصل ذات (حقیقت) وجود، لا بشرط معرا از قید اطلاق اخذ نمائیم، مانند علم و قدرت تعیین ندارد و جملات نوریه عالم حیت لا معلوم و سمیع حیت لا مسموع و قادر حیت لا مقدر و رازق حیت لا مرزوق، بر آن حقیقت صادق است و اسما جزئیه سدهنه اسماء کلیه، همه عین ذاتند و این منافات با گفته ارباب تحقیق ندارد که اسما را تقسیم به اسما ذات و اسما صفات و اسما افعال نموده‌اند و رازق را از اسما افعال و اسم رب را به یک معنا از اسما افعال دانسته‌اند، بواسطه ظهور آن در افعال. اراده بمعنای مصدری نه اسم ذات و نه اسم صفت و نه اسم فعل است، مرید از اسما کلیه است و کثیری از اسما جزئیه از سوادن اسم مرید محسوب می‌شوند.

باید روایات شریفه را با دقت فهمید و با آیات قرآنیه سنجد و با درایت به روایت مراجعه کرد که با قواعد مسلم کلام تحقیقی مخالف نباشد، فقهای عظام نیز با این نحو گشاد بازی به این قسم از روایات در فروع عمل نمی‌کنند، آنقدر اطراف روایات دقت می‌فرمایند که آدم حیران می‌ماند. و فقه امامیه مانند مباحث عقلی مستدل و قرص

دلیل آنکه علم و علم الهی سابق للمشیة».

این روایت نیز دلالت ندارد که مشیت اراده صفت فعل یا عین فعل است. بلکه دلالت دارد بر تغایر مفهومی مشیت اراده با علم. قدرت و حیات و سمع و بصر نیز تغایر مفهومی دارند. و جمله مبارکه «فاذا شاء كان الذي شاء» دلالت دارد بر علیت مشیه نسبت به آنچه که واقع می شود و عبارت شریفه «علمه الله السابق للمشيئة» دلالت دارد بر اینکه مشیت مغایر با مطلق علم است، چون حق تعالی به تمتعات و آنچه که مخالف نظام اتم است، عالم است ولی بر آن امور متعلق مشیت واقع نمی شوند. به اعتبار تحلیل عقلی، علم متوقف بر حیات و سمع متوقف بر علم و علم مقدم بر قدرت و اجیبی است نه قدرت حیوان و به حسب وجود خارجی همه متحدند.

۳- احمد بن ادریس... عن صفوان، قلت لابی الحسن (ع) اخبرني عن الارادة من الله ومن الخلق، فقال: الارادة من الخلق الضمير ومايبد ولهم بعد ذلك من الفعل واما من الله فارادته احداه لا غير ذلك، لانه لا يروى ولا يهيم ولا يتفكر... يقول له: كن فيكون بلا لفظ ولا نطق بلسان ولا همة ولا تفكر، ولا كيف لذلك، كما انه لا كيف له».

۴- افضل المحدثين حفظاً واثقهم دراية عروة الاسلام شيخنا الاقدم صدوق الطائفة (ره) در كتاب توحيد (ص ۳۰۸) از اميرالمؤمنين (ع)، در جواب ذعلب یمانی فرماید:

«ما كنت اعبد رباً لم اره. لم تره العيون بمشاهدة الابصار... الى ان ساق السحديث بقوله: قبل كل شيء فلا يقال شيء قبله وبعد كل شيء ولا يقال شيء بعده، شائي الاشياء لا بهمة دراك لا بخديعة.. مرید لا بهمامة..» و در کریمه: «وانما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون» و شریفه «يمحو الله ما يشاء ويثبت» خلق و ایجاد و اظهار و ابداء، مقصودند بر مشیت اراده و كلام امام (ع) مرید لا بهمامة و شاء لا بهمامة، نحوه وجود مشیت اراده بیان شده است.

ومن طريق الكافي: فاعل لا باضطرار مقدر

محکم است وبدون تعصب مبین با فقه شافعی و حنفی و... اصول فقه ما نیز بر اساس دقت پایمیزی شده است در اعلی درجه تکامل قرار دارد و قابل مقایسه با اصول مامه نیست. روایتی که قدری غرابت از اذهان دارد باید نقل نکرد، ما در اصول و عقاید روایاتی داریم که شک در صدور آنها نمی کنیم با اینکه خبر واحدند.

بنا بر آنچه که ذکر شد، اگر مراد از این قول «اراده صفت فعل است» یعنی حق اشیا را ایجاد می کند ولی مرید، فعل حق است؟ لا ینبغی صدور هذا الکلام عن عاقل فضلاً عن يدعی الحکمة. و اگر مراد از فعل مفعول است، این حرف برمی گردد به قول کسانی که علم تفصیلی حق را از ذات نفی، و علم فعلی او را به نظام وجود همان حقایق خارجی می دانند، ناچار باید حق را فاعل بالرضا بدانند و اراده و علم حق را، نفس حقایق اشیا پندارند. این قول نیز مورد اعتراض ارباب تحقیق از محصلین از حکما است و در سخافت آن طرفش ناپیدا است.

قال شيخنا الكليني: «باب الارادة انها من صفات الفعل وسائر صفات الفعل..»

۱- محمد بن يحيى العطار عن احمد بن... عن ابي عبدالله (ع) قال: قلت: لم يزل الله مریداً؟ قال: ان المرید لا يكون الامراد معه، لم يزل الله عالماً قادراً ثم اراد.»

این روایت صریح در حدوث اراده است و یا مراد تغایر به اعتبار تحلیل عقل است. مگر بگوئیم که «اراد» بمعنای «اوجد» است که خلاف متن حدیث است و در هر جا در روایات اراده از ذات نفی شده است، روایت مضطرب و قابل قبول نیست. علاوه بر این بدون شبهه ذات حق و صریح وجود مبدأ وجود، علت اشیا است و علم نیز عین ذات است و علت اشیا بهرحال علم و قدرت و سمع و بصر هر کدام علت معالیل امکانیاند.

۲- عن محمد بن ابي عبدالله... عن بكر بن اعين: «قلت لابی عبدالله: علم الله ومشیته هما مختلفان؟ قال: العلم ليس هو المشیة. الا ترى انك تقول سأفعل كذا انشاء الله ولا تقول: سافعل كذا ان علم الله، فقولك انشاء الله

لا بحرکه، مرید لا بهمامة سمیع لا بآلة، دراک لا بخدیعة، شاء الاشیاء لا بهمة. در این روایت و چند روایت دیگر و روایت ذعلب، مرید به معنای فاعل نیامده است. چون اراده به معنای احداث توقف بر مرید به معنای محدث دارد، لذا فرمود:

«فاعل لا باضطرار» و مرید صفت ذات آورده شده

است. ولی نه به معنای همامه و ماییدوافی الضمیر.

ومن طریق الصدوق فی الصحیح عن الرضا علیه وعلی

آبائه واولاده السلام: «اول عبادة الله معرفة واصل معرفته

توحیده... الی ان قال علیه السلام: متجل لا باستهلال رؤیة،

باطن لا بمزایلة... فاعل لا بالاضطرار، مقدر لا بجولة فکرة،

مدبر لا بحرکه، مرید لا بهمامة، شاء لا بهمة...» صریحاً

در این چند روایت اراده از سنخ ضمیر نفی اراده بدون

تصور فعل و علم به فائده و حصول شوق مؤکد، ثابت شده

است.

فاعل لا بالاضطرار، مرید لا بهمامة، دلیل است که

فاعل، غیر مرید است مفهوماً.

در روایت صفوان امام^(ع)، فرمودند: الارادة من الخلق

الضمیر وما ییدولهم. برخی از متکلمان عامه قائل به حدوث

اراده و اشاعره قائل به زیادتی اراده بر ذات بودند، و از

جواب حضرت رضا^(ع)، به عمران صابی معلوم می شود که

اهل بیت مطلقاً صفت زائد بر ذات و اعراض و هیئات عارض

بر حق را نفی کرده اند و ذات را عین کلیه صفات کمالیه

دانسته و به تعبیر مبارکشان مبدأ خلاق را احدی الذات

واحدی المعنی دانستند «اما الواحد فلم یزل واحداً لاشی

معه بلا حدود و اعراض»

محل استشهاد ما این قسمت از فرموده امام، ارواحنا

فداه، است در جواب عمران «علم بضمیر ام بغیر ذلک» امام

فرماید:

«إذا علم بضمیر هل تجدیداً من ان تجعل لذلک

الضمیر حداً ینتهی الیه المعرفة الی ان قال علیه السلام: ان

الواحد لا یوصف بضمیر و لیس یقال له اکثر

من صنع...» یعنی اول صادر از او عقل یا

نور محمدی است. مراد از ضمیر در

کلام بلاغت اثر امام علیها السلام، فکر و رویه است و افاعله صادره از حق شناسی از علم حضوری ذاتی است، که غایب فعل او نیز عین ذات اوست. چنین فاعلی مبدأ فعل بی سبیل رویه و فکر و انتقال از معلومی به معلوم دیده نمی باشد، همه صفات کمالیه عین ذات او می باشد.

در این صورت امام در روایت سوم فرمود: الارادة

من الخلق الضمیر و ماییدو لهم... و اما من الله، فارادة

احدائه.

مراد از احداث ایجاد است و اراده منفی اراده منبع

و ظاهر و حادث در ذات است، «لانه تعالی لایروی و لایبصر

و لایتفکر» و چون تکلم و قول نیز مثل اراده از اسماء ذات

است، فرمود: یقول له کن فیکون بلا لفظ و لا نطق بلسا

و لاتفکر، لا کیف لذلک، کما انه لا کیف له. چون برای حد

چیزی مجهول نیست و علم او بماکان و مایکون و ماهو کائون

حضوری است، به اسم قائل و متکلم، مبدأ تفاسیل کلمات

وجودیه است.

پس کلام حق از سنخ اصوات نیست کما علیها المعتزلة

بنابر این مقدمه، قدرت در حق هم از سنخ قدرت در خلقت

جسمانی و انسانی نیست، چون قدرت در ما از مقوله کیف

و از قبیل الضمیر و ماییدو للناس است. علم نیز در ما از خارج

وارد می شود و از کیفیات است و از سنخ «الضمیر و ماییدو

لنناس» است و تعلیل نفی اراده به عموم ملاک شامل قدرت

و علم و کلیه صفات می شود. «إذا اراد الله شیئاً» یا «إذا اراد

لشیء» و یا «انما قوله إذا اراد شیئاً... ان یقول له

کن فیکون». اراده مضاف به ذات است.

در روایت چهارم قبله ارباب توحید فرمود: شاء الاشیاء

لا بهمة مرید لا بهمامة و فاعل لا بالاضطرار. لذا مشیت بدون

همامه و شوق به انجام فعل و اراده به معنای خواستن، منجر

به شوق مؤکد در حق منفی و فاعلیت بدون اضطرار و اراده

بدون ظهور ضمیر و کیف ثابت است. هیچ موجودی غیر از

ذات کروی صفات حق، مختار مطلق نیست، اختیار

ممکنات با اضطرار توأم است. بنابراین مشیت در حق وجود

عليه السلام، قم، فليس اليك من المشية شي.»

منظور امام (ع) نفی تفویض واثبات آنکه مشیت عبد ظل، وفرع وتابع مشیت حق است نه اثبات جبر، كما حققنا هذه المسألة في التوحيد الاغالي. مراد حضرت نفی مشیت مستقل عبد است نه نفی مشیت مطلقا، لذا قبله الموحدین مشیت عبد را، متعلق مشیت حق قرار داد و به نحو اطلاق سلب مشیت از عبد نمود. نظیر «مارمیت اذرمیت» اگر چه از غلبه جهت حقیقت و استهلاک فعل انسان کامل محمدی آیه در مقام نهایت قرب محمدی نازل شده است. «مارمیت اذرمیت احمد بود.»

لذا در روایت چهارم حضرت زین العباد علی بن الحسین علیهما السلام، تصریح فرموده اند به تبعیت عمل از قدر، و بیان آنکه نسبت قدر به عمل، نسبت روح است به جسد و بدن و تبعیت ممکنات نسبت به قدر نیز چنین است ولی تبعیت به معنای جبر نیست بواسطه وجود اراده و مشیت و اختیار در عبد و تبعیت آن از قدر چون اراده و مشیت و اختیار نفی نشده فقط تبعیت آنها اثبات شده. ثم ذکر علیه السلام، کیفیت تطابق القدر والاعمال وقال: فاذا اراد الله عزوجل بعبد خيرا فتحله العینین... و تطابق و موازنه بین قدر و عمل موجب جبر نمی باشد.

روایت نهم: عن علی بن ابیطالب علیهما السلام: واما الفرائض فبامر الله عزوجل وبرضى الله وقضائمه وتقديره ومشيته وعلمه، واما الفضائل برضى الله وقضاء الله وبقدر الله ومشيته وعلميه، بايد توجه داشت که رضا و قضا و تقدير و مشیت و علم، به حسب تحلیل عقلی متغایرند و حق فاعل بالرویه نیست که از رضا منتقل به قضا و از آن به قدر و از قدر به مشیت و از مشیت به علم منتقل شود و اراده بر سبیل رویه و تفکر و ضمیر و بالجمله کیفیات متولیة نفسانیه در حق محال و ممتنع است و جمیع شئون عامه امکانی از علم و سمع و بصر و اراده و قدرت و کلام، ناچار منتهی شوند به علم و قدر و اختیار و اجبی و اتحاد صفات در عین وحدت ذات. در روایات کثیره وارد شده است «ان الله علم و شاء، و اراد و قدر و قضی و امضى...»

در روایات متعدد، افعال عباد از طاعات و معاصی

دارد ولی «لابهمة» حق مرید است «لابهامة».

روایت پنجم: من طریق الكافي: عن علی (ع) فاعل لا بالا اضطرار مقدر لا بحركة، مرید لا بهامة سمیع لا بالة، در اراک لا بخديعة، شاء لا بهمة».

روایت ششم: عن ابی الحسین، الرضا علیه السلام، من طریق شیخنا الاقدم صدوق الطایفه کثرهم الله: فاعل لا بالا اضطرار، مقدر لا بجولة فكرة، مدبر لا بحركة، مرید لا بهامة، شاء لا بهمة» همه صفات مذکوره در انسان از مقوله کیف می باشد. و به ملاک واحد، که همان تنزه ذاتی حق از کیفیات است کلبه صفات زائد و کیفیات نفسانیه مطابق صریح کلام امام «مرید لا بهامة و... نفسی شده است.

علم نیز چون بالذات مانند وجود داخل مقولات نیست، تمام احکام وجود را داراست و اشیا انحاء تعلقات و مشاهدات حقند ولی در ما این قسم نمی باشد. در کلیه روایات جز چند روایت مذکوره که اضطراب متنی دارند، و آیات قرآنیه فاعلیت حق مترتب بر اراده حق است و چندین روایت از این سنخ ذکر شده و دهها آیه و روایت که اراده را به ذات مضاف و مبدأ فعل ذکر شده است موجود است.

توحید صدوق (باب قضا و قدر، روایت دوم) شخصی از علی (ع) از «قدر» سؤال می کند، می فرماید «بحر عمیق فلاتلجه» دوباره سؤال می کند، می فرماید: «طریق مظلم فلاتسلکه» باز سائل لجاجت می کند، می فرماید «سرالله فلاتکلفه»، قبله الاولیاء می فرماید: «اخبرنی اکانت رحمة الله للعباد قبل اعمال العباد ام كانت اعمال العباد قبل رحمة الله؟ قال الرجل: بل كانت رحمة الله للعباد قبل اعمال العباد.»

حضرت امیر به اصحاب فرمود، این شخص اول کافر بود و اکنون مسلمان شد. مرد سائل مقداری از آن حضرت دور شد، دوباره برگشت و سؤال کرد: «یا امیر المؤمنین ابالمشیه الا ولی تقوم و نقعد... فقال علیه السلام: وانک لبعده فی المشیه. اخبرنی اخلق الله العباد کما شاء او کما شاءوا... فخلق الله العباد لما شاء، اولما شاءوا... یا تونه یوم القیامة کما شاء، او کما شاءوا؟ فقال یا تونه کما شاء السی ان قال

مستند به اراده و مشیت و علم حق شده است، كما هو مقتضى التوحيد الالهي. ولا حول ولا قوة الا بالله، وما يشاؤون الا ان يشاء الله، ماشاء الله كان وما لم يشأ لم يكن ودر کلمه نوريه لا حول ولا قوة... تسلميح و اشاره است به «الامر بين الامرين» جمع بين توحيد فعلي «لا مؤثر في الوجود الا الله» واختيار به معنای «الامر بين الامرين»، از عویصات علم توحيد است، و جمع کثیری از منتسبین به علم، رسماً در سلك مفوضه قرار گرفتند. آنها می گویند، خداوند علم و اراده و قدرت به ما عطا کرده است، ولی فعل ما مستند به ما است، اما اگر خداوند بخواهد، قهراً اراده ما مقهور و مغلوب اراده خدا واقع خواهد شد.

تفویضی هم همین را می گوید، او عدم استناد فعل عبد به خداوند را نوعی تمجید می شناسد، و جبری استناد کلیه افعال به حق را نوعی کمال برای حق می داند، در حالی که فاعل مباشر اجسام، و یا فاعل مباشر ممکنات، از جهت قبول حد عدمی، نشاید حق تعالی باشد، و با این وصف فعل عبد و اراده و اختیار او، ظل اراده و فعل حق تعالی می باشد و به جهت همه مبادی آثار و آن آثار مستند به حق است و در عین استناد به حق، مستند به خلق است و موجودی که به حسب نحوه وجود، عین تقوم به مبدأ هستی است، به حسب اثر نیز متقوم به حق است، و گرنه لازم آید، استقلال وجود امکانی در تأثیر و فعل و مستقل در تأثیر و فعل باید در ذات نیز مستقل باشد.

ما در مقام ابطال جبر و تفویض به حسب دلائل نقلی و عقلی، و نقد مطالب تهافت در این مسأله از علامه مجلسی نیز مطالبی نقل می کنیم، آن مرحوم هم گرایش به تفویض دارد! کسانی که مانند حقیر، این قبیل عویصات را دشوار می بینند، بهتر است به همان اعتقاد اجمالی کفایت کنند، و در توحيد افعالی و قدم و حدوث و شناخت و وسایط فیض و معاد جسمانی... بنا را بگذارند به آنچه که مطابق با عقاید اهل بیت عصمت و طهارت است و سنجدیده سخن نگویند که مطالب عویصه را فهمیدن هنر است، نه مبادرت به انکار و تقلید از غیر متخصصان در مباحث مشکله، چه آنکه اگر بنا باشد، انسان در مسایل اعتقادی تقلید کند، بهتر است از

صاحبان عصمت و طهارت تقلید نماید.

وفي الكافي الشريف قال شيخنا الاقدم «رضوان الله عليه» (باب انه لا يكون شيء في السماء والارض الا بسببه) عن ابي عبد الله عليه السلام: «لا يكون شيء في الارض ولا في السماء الا بهذه الخصال السبع: بمشيئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و كتاب و اجل، فمن زعم انه يقدر على نقض واحدة فقد كفر» اراده و مشیت، بر قدر و قضا و اذن و كتاب و اجل مقدم قرآنی گرفته است. به حسب تتبع در موارد استعمال مشیت و اراده، در كتاب احاديث عترت اگر چه به حسب لغت معنای واحد دارند ولی مشیت اعم است، ظهور صور قدریه در حضرت علمیه از مقام و مرتبه قضائیه، مستند به مشیت است، و از تجلی ذاتی حق به فیض اقدس، صور جمعی قضائیه به مقام قدری و علم تفصیلی ظاهر می شوند که چه بسا تحقق خارجی نیابند ولی به اراده ذاتی صور ممکن و غیر منافی با نظام احسن، در خارج ظاهر می شوند. و ما در جای مناسب مفصل این مطلب را ذکر خواهیم کرد. علی بن ابراهیم همین روایت مذکور از امام صادق (ع) را بدون کم و زیاد نقل کرده است. عن ابي الحسن موسى بن جعفر (ع): «لا يكون شيء... الا بسبب، بقضاء و قدر و ارادة و مشية و كتاب و اجل و اذن...» وجود کائنات وابسته به قضاء و قدر و اراده و مشیت، مشیت مقدم بر فعل است و فاعل علمی و مختار تاشی را نخواهد وجود پیدا نمی کند. در این روایت کریمه، قضا بر قدر مقدم ذکر شده است، قضا مقام علم اجمالی و قرآنی و قدر، مرتبه علم تفصیلی است هر مرتبه عالی در سلسله طولیه قضا و مرتبه تالی آن قدر است و قدر، قضا است نسبت به مرتبه نازل. اراده نیز در این کریمه، بر مشیت مقدم ذکر شده است. در اصطلاح، قضا مقدم بر قدر است، ولی در روایات گاهی قدر، مقدم و قضا مؤخر است و گاهی بالعکس.

بهر حال ظهور صور قضائیه و قدریه، در مقام فعل، مستند به اراده و مشیت است.

در کافی شریف (باب المشیة و الارادة، حدیث اول) عن ابی ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام: «لا يكون شيء» (یعنی هیچ چیز تحقق خارجی پیدا نمی کند) الا ماشاء الله

ولولم يشأ ان يأكلا لما غلبت مشيئتهما مشيئة الله. وامر ابراهيم ان يذبح اسحاق ولم يشأ ان يذبحه، و لوشاء لما غلبت مشيئة ابراهيم مشية الله.»

بیان مراد آنکه: اراده بر دو قسم است: اراده تشریحی «علم به مصلحت در فعل عباد...»، اراده تکوینی که مبدأ ظهور افعال الهیه است، و در صورت اطاعت و عصیان اراده تکوینی محقق الوجود است. و اگر کسی بگوید در معاصی اراده تکوینی حق تعلق به فعل عبد نگرفته است، تفویضی صرف است و مفسده این قول آن است که عبد ممکن الوجود متقوم به وجود حق، در مقام فعل مستقل و از تحت سیطره قدرت و اراده حق خارج گردد، ناچار باید در وجود هم مستقل باشد، لازمه آن عدم تقوم ممکن است به واجب. قائلان به این قول اسو حالاً از بت پرستانی هستند که بت را برای شفاعت نزد حق تعالی عبادت می کنند. در معصیت، رضا و حب تشریحی نیست، چون حق معاصی را دوست ندارد ولی از طرفی وقوع شرور از جمله معاصی چون لازم نظام عالم ماده است، اراده و رضای تکوینی حق بر مجموع نظام تعلق گرفته است، و این مسلم است که خیر بر شرور غلبه دارد و خلق عالم ماده ملازم است با مواد و استعداد و غرائز تابع خیر و شر، لذا اراده و خواست خداوند بر مجموع نظام تعلق گرفته است.

تفویضی را از آن جهت تفویضی گویند که قائل است فاعل خیر و شر، عبد است، بدون مداخلیت اراده و خواست حق تعالی. و جبری معتقد است که فاعل حقیقی افعالی عباد، خداست و عبد به منزله آلت است، در حالی که عبد نیز بالضروره، دارای اراده و قدرت و علم و اختیار است و فعل اختیاری آن است که مسبوق الوجود به علم و قدرت و اراده باشد، ولی نه اراده و قدرت و قوت استقلالی. مستقل در فعل و مختار علی الاطلاق فقط حقتعالی است و مفسده مهم این قول استناد افعالی که فاعل مباشر آن باید طبیعت متخیره جسمانی باشد به حق منافی تنزیه است. تشبیه صرف مانند تنزیه صرف باطل است و قائل به آن به الحاد و سوادب نسبت به حق گرفتار است. نبوی مشهور «القدری مجوس هذه الامة» را هر یک از

واراد و قدر و قضی. قلت: ما معنی شاء؟ قال: ابتداء الفعل... معنی جمله ابتداء الفعل آن است که، فعل مترتب بر مشیت و ظهور آن وابسته است به تعلق مشیت لبقوله تعالی: «اذا اراد شیئا، ان يقول له: کن، فیکون» در بیان معانی خطابات الهیه در عالم تکوین و تحقیق ذر حقیقت قول و کلام و کیفیت انصاف حق به متکلم در عالم ملائکه و عالم آخرت مفصل بحث می کنیم. عدم تفرقه بین اراده تکوینی و تشریحی سبب شده است که برخی در مخصصه الحاد تفویض گرفتار شوند.

روایت سوم باب مشیت از کتاب توحید کافی: «عن ابي عبدالله، امر الله ولم يشاء، و شاء ولم يأمر. امر ابليس بالسجود (ان يسجد) لادم و شاء ان لا يسجد، و لوشاء لسجده، و نهی آدم عن اكل الشجرة و شاء ان يأكل منها، و لولم يشأ لم يأكل.» عامه به این مضمون روایت نقل کرده اند به اضافه این عبارت «وجعل معصية آدم سبباً لعمارة العالم» و در روایات ما نیز این معنا مذکور است و باید توجه داشت که سیئه آدم در جنت نزولی واقع شد نه در قطعه ای از قطعات دنیا و این گناه معنای خاصی دارد.

معنای روایت معلوم و با قواعد و اصول امامیه (کثرهم الله) موافق و مطابق است، اراده تشریحی عبارت است از علم به مصلحت و مفسده در افعال عباد، و اراده تکوینی علم به نظام اتم و احسن است، بین این دو مخالفت ممکن و واقع است. و اینکه برخی از مترجمان عامی این روایت را منافات با عدل دانستند به تمام هویت مسلک اعتزال را اختیار کرده اند؛ و به مفسده و لازم کلام و اعتقاد خود علم ندارند، و در لسان اهل بیت (ع) جبر و تفویض دو مسلک الحادی است و معتزلی و اشعری در دوری از مسلک ائمه در دریف واحد قرار دارند. لذا در روایات بعد نقل می شود که امام (ع) در ابطال تفویض می فرماید «ارادوا ان یصفوا الله بعدله فاخر جوه تعالی من سلطانه».

روایت چهارم: عن ابي الحسن عليه السلام: «ان لله ارادتين و مشيئتين، ارادة حتم (ارادة تکوینی) و ارادة عزم (ارادة تشریحی) ینهی و هویشاء و یأمر و هو لا یشأ. او ما رأیت انه نهی آدم و زوجته ان یأکلا من الشجرة و شاء ذلک،

معتزلی و اشعری به یکدیگر حواله می‌دهند و به هر دو صادق است. لذا اشعری می‌گوید:

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است
نبی (ص) فرمود او مانند جبر است.

عارف رومی گوید:

مذهب جبر از قدر رسواتر است

زانکه جبری حس خود را منکر است

گبر برای خیر و شر دو مبدأ قائل است و تفویضی هم چیزی بالاتر از این قائل است، یعنی به عدد خلایق، مبادی مستقل قائل است.

به مفوضه از آن جهت قدری گویند که خلاصه مرام آنها این است که «ان الله تعالی اقدر العباد علی افعالهم» و قد رتب واصل بن عطا (اول معتزلی ظهرفی الاسلام) و خالف استاده الحسن البصری سامری هذه الامه حجتة علی مسلک و تبعه جمع کثیر من المتکلمین علی هذا الاساس: ان الله حکیم عادل، و لایجوز ان یصاف الیه شر و ظلم، و اذن فلا یجوز ان یرید من عباده شیئاً غیر مایؤمر به، او ان یحتم علیهم شیئاً ثم یجا زیهم علیه، و علی ذلك فالعبد هو الفاعل للخیر و للشر علی السواء، ای انه الفاعل لما یسلک مع المؤمنین اومع الکافرین، فاذا جوزی فانما یجازی علی فعله و لذا قدره الله تعالی علی ذلك کلمه و لهذا یطلق علی المعتزله القدریه. و هذا الکلام من الواصل وان یظهر منه انه مسلک حسن یرصدقه العقلاء و العامة من الناس و لکن، عند التأمل یظهر منه انکار التوحید فی الافعال و استقلال العباد فی الافعال المساوق لاستقلالهم فی الوجود و غنائهم عن الغنی المطلق و قد اشیر فی الکریمه المبارکة: ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سيئة فمن نفسك، و ما لهؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثاً.... قل کل من عند الله.

ما از کلام ائمه خود، علیهم السلام و الصلوة، نقل کردیم که عمل به عینه مطابق قدر است، مانند تبعیت جسد از روح، ولی تبعیت به حسب علم و اراده و اختیار بدون شک ما اراده و اختیار و علم به فعل و قدرت برای انجام

فعل داریم، اسناد فعل بر ما بر سبیل حقیقت است ولی تمام کمالات وجودی ما و آنچه که فعل بر آن مترتب می‌شود، اراده و قدرت و مشیت و اختیار ظلی است نه ذاتی، تبعی است نه استقلالی.

در یکی از احادیث اظله از امام سئوال می‌شود: «کیف کنتم» یعنی ائمه علیهم السلام. فی الاظله و قال علیه السلام: کنا اشباحاً نوریة... قیل: هل الاظله شیء قال علیه السلام، فانظر الی ظلك، انه شیء ولیس بشیء» و فی هذا الکلام اسرار توحید الذاتی و الصفاتی و لکن اکثر الناس لا یعلمون. ما این احادیث را در اثبات تجرد تام عوالم ملکوت نقل خواهیم کرد. منظور اینکه، فعل ما بر ما مترتب است بر سبیل اختیار و اراده و قدرت حقیقه ولی نه اختیار استقلالی خاص واجب کما علیه المعتزله و بعض العوام من الامامیه.

فعل عباد مستند به اراده و اختیار آنهاست ولی اراده و اختیار و دیگر شئون وجودی آنها منتهی به مبدأ المبادی می‌شود و متقوم به اوست. جبری فعل را بلاواسطه به حق نسبت می‌دهد و استناد فعل به عباد الله را مجاز می‌داند و بر سبیل جری عادت و هذه کلمة ملعونة، جرت علی لسان المجبرة المشبهة و ما انزل الله بهامن سلطان.

بنابراین کسی که می‌خواهد در این بحث وارد شود، باید مشرب اعتزال و مسلک جبر را بفهمد و بداند که چرا ائمه (ع)، این دو مسلک را مشرب الحاد می‌دانند.

برخی از مترجمان به اصطلاح شارحان کافی، غوطهور در مسلک اعتزال می‌شوند و بعنوان اینکه ما عدلیه هستیم و ما را عدلیه می‌گویند (قدرت فهم روایات عالیة المضامین را ندارند) با نقل وجوه و محتملات، صریحاً تفویض را تصدیق می‌کنند و از مفسده الحادی آن غفلت دارند.

«عن علی بن ابراهیم... عن ابی بصیر قال، قلت لابیعبدالله: شاعواراد و قدر و قضی، قال، علیه السلام، نعم: قلت احب، قال: لا، قلت: کیف شاء و اراد و قدر و قضی و لم یحب، قال هكذا خرج الینا» شاید در مجلس کسانی بوده‌اند که نمی‌شده است به آنها تفهیم کرد که ممکن است، امری به اعتبار اراده تکوینی متعلق به نظام وجود مطلوب و مراد و

به اعتبار اراده تشریحی مبعوض باشد.

علم به حسب ترتب عقلی مقدم بر مشیت و اراده و تقدیر و قضا است، ولی چون حق منزله از کیفیات نفسانیه است، به حسب مصداق (نه مفهوم) علم و اراده و قضا و تقدیر در مرتبه علم تفصیلی متحدند.

سر اینکه امام فرمود: شاء و اراد ولم یحب آن است که، به اعتبار اراده تکوینی و قضا و تقدیر حتمی، بعضی از افعال عباد واجب التحقیق است، ولی شرعاً منهی و رضا و اراده تشریحی مخالف آن است و این معنا نه مخالف عقل است و نه شرع، چه آنکه در صورت موافقت اراده تکوینی با اراده تشریحی، فعل عبد مرضی و محبوب است تشریحاً و تکویناً.

وقوع معاصی و شرور از آنجا که شرور مقضی بالذات نیستند و از باب تلازم شرور با خیرات کثیره لازم در عالم ماده، اراده ازلی تعلق به کل نظام وجود می‌گیرد، امور عدیمه و شرور به تبع خیرات مراد و مقضی اند ولی نه بالذات، لذا در کریمه مبارکه فرمود: «قل کل من عند الله» و اگر کسی مانند بعضی از مترجمین کافی بگوید ما چون از عدلیه‌ایم، معاصی را مستند به اراده حق نمی‌دانیم، باید بفهمد که به مقتضای مذهب الحادی معتزله، عباد مستقل در ایجاد افعال خودند و به مذهب اهل بیت هر فعلی از هر فاعلی مستند به اراده ازلیه است و اراده حق به کلیه نظام وجود تعلق گرفته است و انسان نیز دارای اراده و مشیت و فعل و قدرت است ولی اراده ما و اختیار ما و فعل ما ظل اراده و مشیت و اختیار حق است و جبری این اختیار را نفی می‌کند.

لذا در حدیث دهم باب جبر و تفویض، کتاب توحید صدوق، از حضرت رضا علیه السلام، روایت شده است: «ان الله اعز من ان یفوض الامر علی العباد، واعدل و احکم ان یجبرهم علی المعاصی. ثم قال، قال الله تعالی: یا بن آدم انا ولی بحسنا تک منک و انت اولی بسیئاتک منی، عملت المعاصی بقوتی». در معاصی جهات وجودی از آن جهت که منجر به ظلم به نفس و منافی عدالت اجتماعی و تعدی به غیر و بالاخره به امر عدمی برمی‌گردد، مبعوض است. این مطلب را مفصل بیان می‌کنیم، انشاءالله تعالی.

در حدیث ۲۹ باب قضاء و قدر ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام، فرموده است: ان القدریه مجوس هذه لامه، ارادوا ان یصفوا الله بعدله، فاخرجوه تعالی من سلطانه. چون وقوع فعل بدون اراده و حول و قوه الهی مستلزم استقلال ممکن الوجود است در فعل و آن نیز مستلزم استقلال ممکن است در اصل وجود. نرسیدن به کنه مسأله «الامر بین الامرین» جمعی را در ورطه اعتزال انداخته است.

بهر حال بنا بر قواعد عقلیه و کلمات معجز نظام ارباب عصمت و طهارت، جبر و تفویض، باطل صرف است و عجب آنکه طرفین نزاع به کتاب و سنت استدلال کرده‌اند.

در قرون اخیر گرایش به این دو مسلک، مطعون بود ولی با کمال تأسف به تازگی در مصر و برخی دیگر از کشورهای اسلامی، به واسطه فقدان مستفکران و ارباب تحقیق، به نام «ترائنا» آثاری از معتزله چاپ و منتشر می‌شود که حکایت از انحراف و عدم توانائی داعیان علم و معرفت می‌کند. ائمه علیهم السلام، از طریق علم لدنی و اتصال به مبدأ وحی، و شهود حقایق علی ماهی علیها، فرموده‌اند: «لا جبر ولا تفویض، بل امر بین الامرین» محقق سبزواری می‌فرماید: «الفعل فعل الله، لکن فعلنا» یعنی: «الفعل - بجهت اطلاق - فعل الله، لکن فعلنا - بجهت تقیید».

ما در طی این مبحث، عقیده مرحوم علامه مجلسی را نقل و مورد نقد قرار می‌دهیم، آن مرحوم گرایش به مسلک اعتزال دارد و عبد را مستقل در فعل می‌داند و عذر خروج از تفویض را این قسم تحریر می‌کند که اگر خداوند بخواهد، اراده ما مقهور اراده او خواهد بود و یا نخواهد بر ما غلبه می‌کند. معتزله هم همین را می‌گویند، مگر عاقلی می‌تواند ادعا کند که اراده عبد غلبه بر اراده حق دارد. بحث در این اصل مهم است که بدون خواست و مشیت خداوند هیچ امری تحقق پیدا نمی‌کند و فعلی که اراده حق به آن تعلق نگرفته باشد واقع نمی‌شود.

جان کلام اینکه، آنچه در خارج لباس هستی به تن می‌کند و به وجود می‌آید، از دایره قدرت و اراده حق خارج نمی‌باشد و آنچه واقع می‌شود از حیثه سلطان قدرت مطلقه

حق خارج نمی‌گردد و مفیض و مفید وجود و هستی خداوند است و ممکن از آن جهت که ممکن است، متقوم و مفتقر به حق است و این جهت، ذاتی او است و به حول و قوه حق، مبدأ تأثیر است. «یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله والله هو الغنی» فقر خاص ممکن و بی‌نیازی خاص اوست. ولی در عبد جمیع مبادی فعل اختیاری موجود است.

در کافی (روایت پنجم، باب المشیه) آمده «سمعت ابا عبد الله (ع) یقول: شاء و اراد، ولم یحب ولم یرض شاء ان لا یکون شیء الا بعلمه و اراد مثل ذلك. ولم یحب ان یقال ثالث ثلاثة ولم یرض لعباده الکفر.»

برخی از امور متعلق اراده تکوینیه و مشیت ذاتیه هستند و محبوبند به همان اراده تکوینی، مثل وجود ملائکه و انبیا و اولیا و مجموعه نظام وجود، چون فعل اگر ملائک ذات فاعل نباشد، متعلق اراده و ایجاد واقع نمی‌شود، با این فرق که برخی از افعال مثل وجود انبیا و افعال آنها، هم به حسب اراده تکوینی مورد رضا و حب حقند و هم به حسب اراده تشریحی، به اعتبار صدور خیرات از آن نفوس طاهره و عدم وجود شرور در افعال آنها، اگرچه آنها نیز مورد تعدی و ظلم قرار می‌گیرند و به انواع مصائب خاص این عالم دوچار می‌شوند و این مصائب از جهتی خیر و نسبت به آنهایی که مبدأ ظلم و تعدی و ایداء به محبوبان خدا قرار گرفته‌اند، شر است ولی شر ملازم با امور عدمیه است. شر نسبت به هر شیء همان فقدان ذات یا کمالی از کمالات است. شاء ان لا یکون شیء الا بعلمه، به اعتبار عینیت ذات نسبت به علم به اشیاء، چون علم حق عین ذات و علم فعلی مبدأ وجود معلومات است. علم حق عین ذات و عین علم به نظر نظام احسن و اتم و اشرف و اکمل است به این اعتبار، نظام اتم عین ذات حق، و نظام کیانی ظل نظام ربانی است و شرور و کفر و بالجمله کلیه امور عدمیه از آن جهت که عدمیه‌اند غیر محبوب و غیر مقضی‌اند، اما غیر مقضی بالذات ولی چون لازم لاینفک نظام خارجی‌اند، مراد و مرضی‌اند نه بالذات،

لذا فرمود: «لم یرض لعباده الکفر» و نیز تصریح فرمود که اراده، مبدأ ظهور خارجی حقایق علمیه و قضائیه

است. چون وحدت حق، وحدت اطلاقیه و وحدت مخلوقات وحدت عددیه است، و حق مقوم ثلاثه و اربعه و خمسة است نمی‌توان گفت آن حضرت، ثالث ثلاثه است، ثالث ثلاثه ممکن الوجود است ولی از آنجا که به حکم مبرم «و هو معکم اینما کنتم» با اشیاء معیت قیومیه دارد، رابع ثلاثه، و خامس اربعه، و سادس خمسة است از باب تجلی و ظهور در مراتب کثرت به وحدت اطلاقیه غیر عددیه، لایخلمونه سماء و ارض و بر و بحر و انسان و ملک و... و من العجب انه لیس سماءاً و ارضاً و برأ و بحراً و انساناً و ملکاً مع انه مقوم للسماء و الارض و البر و البحر و الانسان و لایخلمونه شیء من الاشیاء.

روایت ششم عن ابی الحسن الرضا علیه السلام: «یا بن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء لنفسک ما تشاء، و بقوتی اذیت فرائضی» ناچار مشیت و اراده خلق متعلق مشیت حق است، چون بدون مشیت حق، مشیت وجود ندارد. و از آنجا که اراده حق مطلق و کلی و حقیقت صرفه و جوبیه است، متعلق آن کلیه نظام وجود است از ماکان و مایکون و ماهو کائن (= آنچه بود و آنچه خواهد شد و آنچه هست). و تعلق آن به اشیاء از قبیل تعلق مطلق به مقید است نه مقید به مقید، کما اینکه حقیقت ذات نیز با حفظ وحدت، علت کلیه کثرات و به وحدت خویش معیت قیومیه با متکثرات دارد، بدون حصول کثرت در ذات و علم و قدرت و اراده و مشیت او، اراده و علم و قدرت و مشیت و وجود واحد، با حفظ وحدت خویش مستجلی در کثرات و تنزل در مراتب و درجاتست بدون نجافی از مقام ذات خود.

اراده و علم و قدرت و حیات و کلام او، قدیم و ازلی و واحد است، و مراد و معلوم مقدور، حادث و متکثر و ممکن است و علم و قدرت و دیگر امهات صفات و اسماء حق واجبند و متعلقات آن ممکن الوجودند. علم واحد به وحدت اطلاقیه، و معلوم متکثر و دارای وحدت عددیه است، و «و معکم» همان وحدت در کثرت است. و «الی ربک الرحیمی» کثرت در وحدت است.

فعل اطلاق حق، واحد است «و ما امرنا الا واحداً» ولی آثار متکثر و مستعد است. لذا اول صادر را ایاب تحقیق، مشیت فعلیه ظل مشیت، ذاتیه، و اشیاء که ظهور

نوری مادی یا برزخی قولی سخیف و باطل، وجسارت به ارباب ولایت است.

در توحید صدوق (باب قضا و قدر، ص ۳۸۳) علی علیه السلام، در جواب اصبع بن نباته در مقام کشف راز قدر اول و قضا ثانی فرمود: «الا ان القدر سر من سر الله، و ستر من ستر الله و حرز من حرز الله، مرفوع فی حجاب الله، مطوی عن خلق الله، مختوم بخاتم الله، سابق فی علم الله، وضع الله العباد عن علمه، و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ علومهم، لانه لا ینا لونه بحقیقة الربانیة ولا بقدره الصمدانیة، ولا بعظمة النورانیة ولا بعزه الوحدانیة، لانه بحر زاخر خالص لله تعالی، عمقه ما بین السماء والارض، عرضه ما بین المشرق و المغرب، اسود كاللیل الدامس، کثیر الحیات والحیتان، یعلو مرة و یسفل أخرى، فی قعره شمس تضيء، لا ینبغی ان یطلع علیها - الیها الا الله الواحد الفرد، فمن تطلع علیها فقد ضاد الله عزوجل فی حکمه و نازعه فی سلطانه، و کشف عن ستره و سره، و باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بسس المصیر» حفظ مراتب کلام و تناسب آن با معنا به لسانی معجز نظام فقط از عهده قائل به این کلمات عرشی بر می آید و بس.

آنچه از نعت جلال آید و از وصف جمال

همه در روی نکوی تو مصور بینم

در نسخه خطی سید محقق داماد چنین دارد «لا یطلع الیها الا الله الواحد الفرد» و نیز در برخی از نسخ خطی «الواحد الفرد» ضبط شده است. و ممکن است نساخ از عبارات قبل از این عبارت، خیال کرده اند به ستر قدر، غیر از خداوند عالم نیست، لذا «و» را از قلم انداخته اند.

اگر مراد از «قدر» مکتوبات قلم اعلی باشد که حضرت رسالت پناه فرمود «اول ما خلق الله القلم و قال له اکتب، قال ما اکتب، قال: القدر ما کان و ما یکون و ما هو کائن الی الابد» بنابراین، قلم، همان مقام ولایت کلیه است و آن حضرت خود، قضا کاتب قدر است. و اگر مراد از قدر، مظاهر اسماء در مرتبه واحدیت باشد، کما اینکه علی (علیه السلام) به آن اشارت فرمودند، صاحب ولایت کلیه چون در

شیت فعلیه متحقق می شوند، متکثرند.

این مشیت فعلیه مقام حقیقت مطلقه و مرتبه کلیه ولایت محمدیه است و به حکم «اولنا محمد و آخرنا محمد» عین ولایت علویه و مهدویه است و «نحن مشیة الله» همان شیت فعلیه است که از آن به مقام امر و تجلی ذاتی و رحمت و اسعه و نفس رحمانی نیز تعبیر کرده اند و بسدین خاطر تحت سلطه «کن» وجودیه قرار ندارد بل که نفس فیض (کن) است و عقل اول، «اول من بایعه» می باشد. فافهم ان کنت اهله. لذا، ولایت مانند سروحدت، سریان در کافه اشیا دارد، به نحو سریان قیومیه، ظلیه تبعیه نه ذاتیه و بینهما فرقان عظیم» در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست».

ادعیه و زیارات و روایات مملو است از این اصل مهم که به مقام ولایت کلیه، فتح باب رحمت ذاتیه و به آن حقیقت، آخریت و رجوع الی الله و تجلی حق به اسم آخر متحقق می شود سر - بکم بداء الله و بکم یختم - بنا عبدالله و بنا عرف الله - ظاهر می گردد «و من لم یدق هذا المشهد لم یکن علوی المشرب و محمدی المذهب» از این حقیقت در سنان روایات به «نور الانوار» و «نور ظهر منه الانوار» تعبیر یافته است، لذا علی علیه السلام، فرمود: «معرفة فی بالنورانیة معرفة الله» البته معرفت امام مراتبی دارد و جز به مدد نور ولایت، درک نمی شود. حقیقت محمدیه و علویه، ماهیت ندارد و به اعتبار اتصاف به وجود مطلق مقید به اطلاق و ظهور و سریان، از مقام غیب الغیوب مستنزل است ناچار دارای حد عدمی است، و هر حدی ماهیت نیست. و به اسم اعظم نیز عند بعض المحققین مسماست، چه آنکه معنای اسم اعظم، انسان کامل است.

علم به «قدر اول» اختصاص دارد به خاتم الانبیا و خاتم الاولیا و خاتم الاولیا به حسب مقام ولایت متحد با خاتم الانبیا است، از خاتم الاولیا به امیر المؤمنین و مهدی موعود (علیهما السلام) تعبیر گردیده است. ولایت یک حقیقت است دارای اطوار مختلفه. تعبیر از این حقیقت مطلقه به جسم نوری یا جسم برزخی، ناشی از کمال جهل به حقیقت ولایت است! تجدید ولایت کلیه محیط بر کافه اشیا به جسم

که علی را می خواند (علیه السلام)
و حز بالولا میراث ارفع عارف
غدا همه ایثار تأثیر همه

«یعنی ترا به این مقام محبت و تمسک به وی، این آخرین مقام معرفت حاصل شود، و از صاحب این مقام، یعنی علی (علیه السلام) که اعلی و ارفع عارفان است، این مقام را میراث یابی و مراد از (ولا) محبت خاندان- عترت- باشد، علیهم السلام. «فرغانی در شرح تائیه به فارسی». ارفع عارف بالله صاحب و وارث مقام ولایت کلیه محمدیه می باشد، یعنی علی مرتضی (ع) که علو کنگره همتش از کونین گذشته و تأثیر همت و تصرف دو عالم را ایثار کرد.

اگرم هیچ نباشد نه به دنیا، نه به عقبی
چو تو دارم همه دارم اگرم هیچ نباشد.

و در جای دیگر گوید: «بعترته استغنت عن الرسل الوری» یعنی به عترت و اهل بیت او که رأس و رئیس آنان علی (علیه السلام) است خلائق از رسولان دیگری پس از نبی اکرم (ص) بی نیازند، چه آنکه آن بزرگواران صاحب مقام تمکین و دعوتند، و یکی از افراد عترت بر سبیل تجدد افراد، موجب بقای دنیا است که «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» و العالم باقی مادام فيه هذا الکامل و اذا فک عن خزینة العالم یتحق بعضه ببعض و انتقل الامر الی الآخرة فکان ختماً علی خزانة الآخرة.

ولایت کلیه که صاحب آن جسم نوری مادی یا برزخی باشد، مطلقاً مصرف ندارد و نقل کلمات عرش بنیان: «بکم بداء الله و بکم یختم و ذکرکم فی... و ارواحکم فی الارواح و اجسادکم فی الاجساد و استلک بما نطق فیهم من مشیتکم فجعلتهم معادن لکلماتک و ارکاناً لتوحیدک و مقاماتک الی لاتعطیل لها فی کل مکان... یعرفک بها من عرفک، لافرق بینک و بینهم الا انهم عبادک... فیهم ملات سمائک و ارضک حتی ظهران لاله الا الله، صرف لقلقله زبان است بهمین مناسبت امیر مؤمنان (ع) فرمود: «معرفتی بالنورانیة معرفة الله» چه آنکه آن حضرت مظهر جمیع اسماء الهیه، و متصف به کلیه صفات الهیه است، جز قدم و وجوب

مقام سیر اسمائی و سیر محبب و محبوبی و نیل به مقام تمکین و دعوت و بیان اسرار شریعت بعنوان جانشینی مقام نبوت مطلقه، به آنچه که در عالم واقع می شود عالم و داناست و در کتاب تقدیر و مبدأ نظام کل، منافی نمی بیند و مصائب را تحمل می کند.

«جهان چون خط و خال و چشم و ابروست
که هر چیزی بجای خویش نیکوست»

و میداند نظام کل، ناشی از نظام ربوبی است و لهذا: «... لایسهم بالنوازل و لایقتم بالحوادث اصلا، ولا تؤثر فیهم، فلا یری فی عین البلیا و السحوات الهائلة العظيمة الا هشاً بشاً بساماً و مزاحاً، فان الفکاهة و المزاح دلیل علی عدم الانفعال عن الحوادث کعلی، کرم الله وجهه، فانه ما کان یری قط فی عین تلک الحوادث و النوازل الهائلة العظيمة و اختلاف الصحابة علیه و محاربتهم ایاه، الا بشاً شاً مزاحاً حتی انه کان یقال فیهم «لولا دعاة فیهم» فانه (علیه السلام) لما کان یرف اصل ذلک و حکمته و انه لا بد من وقوعها لایؤثر ذلک فیهم اصلا»

شوادی مباحة هوادی تنبه

بوادی فکاهات هوادی رجه

و ایضا هی من هذا التصریف هوادی رجه، ای: سحائب نشأت صباحاً تمطر الرجاء بالفوز من مقام التمکین و الدعوة «شرح عارف فرغانی بر تائیه»

صاحب تائیه ابن فارض و شارح آن، علی و اولاد او را بعد از ختم نبوت صاحب مقام تمکین و دعوت نبویه می دانند. ابن فارض از لسان نبوت مطلقه محمدیه گفته است:

و ما نال شیئا غیری سوی فتی

علی قدمی فی القبض و البسط مافتی

شارح علامه در مقام تقریر مراد صاحب تائیه گفته است: و در نیافت چیزی از این دریای بیکران ذوق او جز من (محمد)، مگر جوانمردی که بر قدم من و متابعت من حق متابعت در حال قبض حجابیت و بسط شهود و کشف، ملازمت نمود و هیچ جدا نشد. و لفظ فتی دلالت می کند

محقق فونوی، در اواخر فکوک، تصریح می کند که ولایت مهدی موعود (ک) بلاواسطه است، قال رسول الله (ص) «ان الله خلیفه... یملأ الارض قسطاً و عدلاً...» و قال (ص): «اذا رأیتم رایات السود من ارض خراسان فأتوها ولو جنوا فان فیها خلیفاه المهدیین»

عارف نامدار سعدالدین حموی- حمویہ رسائل تحقیقی راجع به خاتم الاولیاء و کیفیت ولایت و ظهور آن حضرت، سلام الله علیه، نوشته است.

این قبیل از اکابر را که برخی حنبلی و برخی شافعی و برخی حنفی می باشند برای اهل بیت علیهم السلام، مطابق کتاب و سنت مقامی بالاتر از اولوالعزم از انبیا قائلند، نمی شود گفت طهارت ظاهری دارند، معاندان منکران فضائل اهل بیت غیر از عاشقان اهل بیت و عترتند، فقهای عامه نواصب را انجس از کلاب معطوره می دانند.

علم حق سبحانه

علم حق نیز مانند اراده و قدرت و دیگر امهات اسماء به اعتبار اطلاق و عدم تقید به اطلاق ولا بشرطیت و از جهت بطون مانند حقیقت ذات و وجود صرف حق، غیب مطلق و غیب الغیوب و مجهول مطلق است، به این اعتبار نه به دیده عقل می توان به آن راه یافت و نه از طریق ولایت، و کشف و شهود، قبول رؤیت نماید. اعتبار صفت و موصوف در آن مرتبه لقهر الاحدیه الذاتیه، غیر معقول است و قبول اسم نمی کند، اسم الله و دیگر اسماء موضوعند از برای مقام احدیت و واحدیت به لحاظ تجلی احدی و واحدی و مطابق صریح روایات غیب ذات اسم ندارد و اطلاق شیء و وجود بر آن مقام به تصریح امام صادق (ک)، برای تفهیم و نفی تعطیل است، یخرجه من الحدین حدالتعطیل و حدالتشبیه.

علم مخزون که به فرموده ائمه، از آن احدی از انبیا و اولیا، خبر ندارند و «منه الهیاء» به آن مقام اشارت رفته است ولی قدر اول و علم تفصیلی مرتبه واحدیت و مقام تجلیات اسمائی است و خاتم الاولیا و خاتم الانبیا به آن واقفند.

ذاتی معنای اسم اعظم انسان کامل ختمی محمدی است که به شراشر عالم وجود احاطه دارد، به احاطه ظلیه و بهشت با جمیع درجانش وسعت مقام علی را ندارد، لذا او اهل جنت اسماء و ذات است نه غیب ذات مقام ظهور ذات در مشکات ولایت.

تنبیه

اطلاع از سر قدر برای غیر بالغان به مقام ولایت، موجب حیرت و گمراهی و خروج از اطاعت حق و متضمن مفاسد کثیره است و مولی الموحدین به ابلغ وجه به نحوی که از عهده غیرواقف به اسرار قدر، بیان این حقیقت بنا آن عبارات حیرت آور که نقل کردیم، خارج است، شمای از سر قدر را به اشاره بیان فرمود و گفت: «فسی قعره شمس تضحی» به اسرار قدر علمی در مرتبه واحدیت، احدی غیر از خاتم انبیا و خاتم اولیا، واقف نمی باشد. صور قدریه ناشی از قضاء اول و مقام احدیت و تجلی حق به اسم اعظم در مقام واحدیت، که از آن به قدر اول تابع قضاء اول تعبیر نموده اند، می باشد و هر صورت قدری تابع تجلی اسم خاص یا اسماء خاصه است که احدی از انبیای الوالاعزم و ملائکه مقربین در گاه حق از آن اطلاع ندارند و اختصاص به خاتم انبیا و خاتم اولیا علی بن ابیطالب دارد.

تجلی حق به اسم اعظم در مظهر اعظم علوی ملازم است با تجلی او در کلیه مظاهر، چه آنکه لسان قابلیت آن حضرت اتمالسنه و مشتمل است بر کلیه مظاهر به جهت سیادت او بر کلیه قابلیتات. همه عوالم از اجزاء و لمعات و اشعات وجود اویند.

مراد از خاتم الاولیا، خاتم ولایت خاصه محمدیه است ولایتی که بر قلب محمد (ص) باشد «لاالولایة التی تکون علی قلب سائر الانبیاء» لذا هر یک از ائمه خاتم ولایت محمدیه است ولی ولایت در وجود مهدی موعود حجة بن الحسن العسکری، علیه و علی آباءه السلام، به کمال لایق خود می رسد و این تابع سر و اکسیر اعظمی است که از مختصات قلب آن حضرت می باشد و در روایات نبویه از آن جناب به خلیفاه تعبیر گردیده است، لذا ارباب عرفان مثل عارف

سر قدر که در تق غیب مخفی است
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

اسماء مستأثره که خارج از نسب خلقیه‌اند، غیر از اسماء مستأثره‌ای هستند که حضرت ختمی مرتبت (ص) مسألت نمود. علم به عصمت و طهارت خاص اهل بیت (ع) نیز اختصاص به حق دارد و حضرت رسول، علیه و علی آله‌السلام، از طریق وحی به آن عالم و مأمور به ابلاغ آن شد.

قسم دیگر از اسماء مستأثره، اسمائی هستند که مظهر آنها نیز مستأثر است، نه در صور قدریه ظهور دارند و نه در صور قضائیه، و یا ظهور آنها نیز مستأثر و غیر مکشوف از برای غیر حقند و بعد از ظهور و وقوع خارجی، علم به آن حاصل می‌شود و در عالم ماده واقع می‌گردد، نه در عوالم جبروت و ملکوت. بداء در نبوت و امامت و خاتمیت نبوت و ولایت محال است، چه آنکه هر نبی و ولی به حسب عین ثابت متعین در حضرت علمیه است. بداء تابع اراده است ولی در مرتبه نازله عوالم، بنا بر نفی اراده و یا تعبیر از اراده به احداث و ایجاد (بداء) هیچ معنا ندارد. حکم و مصلحت بداء دائمی و محفوظ است، لذا تعبیر از آن به نسخ در تکوین مانند نسخ در تشریح، اساس درستی ندارد و آن اختاره جمع من الاعظم.

عامل راهبایی علوم یونان در جهان اسلام

حضرت آقای صدرزاده که یکی از دوستان حقیر با ایشان آشنائی دارد و از معظله گاهی سخنی به میان آمده است، لذا به ایشان ارادت دارم. مطلبی را مطرح نموده‌اند که ملاصدرا خود تصریح می‌کند که «من افکار قدما را احیا کردم» * بی‌این اقرار نمی‌توان گفت افکار ملاصدرا و تلامیذ و پیروان طریقه او لباس یونانی را از تن بیرون آورده‌اند و لباس نوین برتن کرده‌اند.

باید همه توجه داشته باشند محققان از حکمای اسلامی که عده آنها کم است ولی آثارشان در حد اعلی ارزنده است و همه آنها در مقابل تعالیم اسلام، نهایت

خضوع و بندگی و سرسپردگی را دارند، آنطوری که به نظر می‌آید پابند به تمام اصول و قواعد حکمای یونان نیستند. تذکر این مطلب نیز واجب است که محققان از فلاسفه یونان افرادی مراتب دیده و عالمانی عاشق علم و معرفت بوده‌اند و خواهی. نخواهی از بنیان گذران علوم بشری محسوب می‌شوند و ارسطو و شیخ یونانی معروف بد افلوپطین و افلاطون و سقراط، صفی در مقابل صفوف انبیاء و اولیا نیازاسته‌اند و در کتاب احدی از این حکما نوشته نشده است که ما بی‌نیاز از رسل و فرستادگان حقیق.

اینکه شهرت دارد، ارسطو شریعت عیسی را نپذیرفت و گفت دین اختصاص به عوام از مردم دارد! و عقل ما را بی‌نیاز از انبیاء نموده است! به کلی بی‌اساس است، چه آنکه ارسطو چند قرن قبل از ظهور عیسی و ولادت آن حضرت دنیا را وداع گفته است. آنها به معاد جسمانی قائل بوده‌اند، لذا سقراط گوید «الذین یرتکبون الکبائر، یلقون فی طرطارس [تارتار] (= این واژه در ایلید به کار رفته) (طرطارس غلط است) طرطارس به معنای گودال و چاه عمیق است و جهنم نیز بهمین معناست «بئر جهنم ای بعیدالغور» که مکانی است محل عذاب دیوان- مرتکبان کبائر-

آدمیزاد اگر دفع کند شهوت نفس

آدمی خوی شود ور نه همان دیو و دد است

در مسأله توحید و صفات ثبوتیه و سلبيه و تجرد نفس و قول به ماوراءالطبیعه و معاد و نفی جبر و تفویض و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی، افکارشان به اسلام نزدیکتر است از تلفیقات اشاعره و معتزله و کرامیه و دیگر فرق مسلمین از عامه.

در بشر غیر معصوم، اشتباه فراوان وجود دارد، و اختلاف بین فرق مختلف اسلامی به اندازه‌ی زیاد است که حد ندارد و عجب آنکه همه به کتاب و سنت استدلال می‌کنند. بشر غیر معصوم، در فهم کتاب و سنت نیز اشتباه

معروف به شیخ یونانی- یک نوع مباحثی دارد که شیخ آن را نمی‌پسندد و یا به قول برخی از ارباب دانش، چون فلسفه مشائی بیشتر مورد توجه بود و مبتنی بر مباحث نظری صرف، شیخ آن را انتخاب نمود و شاید در کتابخانه امیر نوح سلطان بخارا، کتب و آثار در فلسفه نوع فلسفه افلاطون وجود داشته است و شیخ در دوران کمال رشد علمی خود، مشرب افلاطون را نپسندیده و گفته است «آنچه که از افلاطون از نظر ما گذشته است دلیل است بر اینکه: کانت بصاعته فی‌العلم مزجاة».

صلابت مبانی اندیشه‌های اسلامی در مواجهه با نظریه‌های گوناگون

هرچه که باشد، بهر نحوی که بود، دانشمندان اسلامی و نیز دانشمندانی که در ممالک اسلامی ساکن بودند، به سراغ ملل مختلف و از آن جمله یونانیها می‌رفتند و قطعاً اسلام از علم نمی‌ترسد و خیلی مشکلات را پشت‌سر گذاشته و محکم ایستاده است.

اینکه در غرب افکار ارسطو، به صورت دین مسیح درآمد، و خلاف آن را کفر پنداشتند، یعنی علمای مسیح افکار دینی خود را در قالب افکار ارسطو ریختند و در اسلام چنین نشد، علت آن وسعت اندیشه کتاب و سنت و قرآن و اخبار نبویه به خصوص احادیث امامیه است.

مثلاً علم اخلاق به سبک فلسفه نظری که طهارت الاعراق ابن مسکویه حکیم و مورخ بزرگ که مردی محقق و توانا و کتاب اخلاق او در باب خود، به عظمت الهیات شفا است، در اسلام جلوه حیرت‌آور نمود، علت آن را باید در اخلاق اسلامی جستجو کرد که منشأ آن وحی است.

جولانگاه عقل و فلسفه فقط در مستقلات عقلیه است اکثر مسائل اخلاقی و همه عبادات و اذکار و اوراد خاص عبادات توأم با اعمال انسانی، از مستقلات عقلیه نمی‌باشد و کلیه حکما بر این اصل اتفاق دارند و عقل مطلقاً در این موارد حکم ندارد. عقل نمی‌فهمد که بین رکوع و ذکر خاص رکوع چه

می‌کند، هرچه در عقلیات ورزیده‌تر باشد و در فهم کلمات جمله وحی بیشتر تفکر کند به واقع نزدیکتر می‌شود. هنگام رشد و نمو مسلمین، و کثرت متصرفات ارضی آنها، و آمیزش آنها با ملل مختلف و صاحبان فرهنگ و دانش و به وجود آمدن مدارس متنوع در ممالک اسلامی و تشویق قرآن به علم و احترام ارباب علوم، خواهی نخواهی منجر به کشف علوم انسانی در یونان و ایران و اسکندریه و روم و دیگر ممالکی که با یونان ارتباط داشتند شد ولی اسلام معرض خطر قرار نگرفت صدمه اساسی را خود مسلمین بر اسلام زد مانند «قتل‌الحسین یوم‌السقیفه» اصل اسلام پابرجا و متقوم به خداست.

مصطفی را وعده داد، الطاف حق

گر بگیری تو نمیرد این سبق

و «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون».

عمل به اسلام و اتصاف به خلق علوی اهمیت دارد. در آخرت دل شکسته و تن خسته خریدار دارد، و «تلک‌الدار‌الآخرة‌تجعلها‌للذین‌لا‌یریدون‌علواً‌فی‌الارض‌ولا‌فساداً» فقیها کان اوحکیماً و...

قسمت مهم کتب یونانی و ایرانی و هندی و... در طب و علوم ریاضی و علوم طبیعی و هیئت و علم‌النفس و علم اخلاق و جزئی از آن اختصاص به الهیات دارد و یونانیان، الهیات به معنای اخص را در امور عامه مورد بحث قرار می‌دادند و در اسلام به واسطه اهمیت آن، در امور عامه بحث از اثبات واجب و برخی از متعلقات آن می‌شود، ولی باب مهمی را اختصاص به الهیات به معنای اخص دادند، و نصف‌الهیات اسفار بیشتر است از تمام امور عامه مدون در اثر ارسطو بل که بیشتر.

در امور عامه نیز اسفار مشتمل است بر مباحثی تازه، و چندین برابر تمام آثار ارسطو در فلسفه، غیر از منطق. منطق شفا نیز منظم‌تر و دقیق‌تر از منطق ارسطو است ولی نه به نحو بارز و چشمگیر، چه آنکه شیخ از حیث جودت فهم و دقت نظر بر کلیه مشایخ فلسفه در یونان برتری دارد و برخی از عالم‌نماها همیشه با علم دشمن بودند و خود را اسلام محض می‌دانستند! البته اتولوجیای فلوطین-

مناسبت وجود دارد که ذکر «سبحان ربی العظیم» و تسبیح و تنزیه حق به اسم رب عظیم مطلوب و موجب قرب است و در سجود، تسبیح حق به اسم رب متصف به علو و علی مستلزم قرب خاص است.

بعد از نزول این اسما و اذکار توسط وحی، عقل می فهمد که علی و عظیم، اسم ذات و عبادت صلوتی وقتی ثمره مطلوب را به بار می آورد که مصلی به قدر استعدادات قلبی خود، عظمت حق را شهود نماید و اگر بر صلوة مطلقاً اثری مترتب نشود و بعد از سالها نماز گزاردن، شوق به عبادت و اشتیاق خاص به تکلم با حق در انسان حاصل نگردد عمل نماز همان «نقر کنقر الفراب» است و عملی است حیوانی نه انسانی.

وضع علم اخلاق و تأثیر آن در اجتماع و تکامل فردی که از ابواب اخلاق پیدا می شود و نیز وضع عبادات و وسعت حیرت آور آن که منظور تکمیل نفوس است و تکامل افراد نفوس ملازم تکامل اجتماع است، از عهده عقل خارج و اختصاص به علام الغیوب، عالم بر ظواهر و بواطن اشیاء دارد.

بحث در مستقلات عقلیه است و باید در این باره بحث کرد که وسعت اندیشه و ادراکات عقلی تا کجا به حد و مرزی متوقف می شود و بحث در حجیت احکام عقلی، کاری دشوار و امری که از عهده کسی برنیاید نمی باشد و احدی از فلاسفه حکیم نحیر را، در رتبه نبی قرار نمی دهد و بینهما بعد المشرقین.

اما در نقد بر تهافت چند مسأله را مورد بررسی قرار دادیم و آن را دنبال می کنیم تا معلوم شود، آنچه را که حکمای اسلامی در مباحث مبدأ و معاد و افعال عباد و حسن و قبح عقلی و مسائل دیگر تحریر نموده اند، به کتاب و سنت نزدیکتر از تلفیقات اشاعره و معتزله و دیگر فرق است و با مذاق اهل بیت (ع) سازگارتر است.

در آنچه که به عمل تعلق می گیرد از اول طهارت تا آخر دیات، عقل مطلقاً حکم ندارد و درک این امور از عهده عقل خارج است. در کثیری از مسائل مهم معاد و احوال و نشئات بعد از مرگ، از قبیل

احوال نفوس مقبور در برازخ و میزان و صراط و نفخ صور و... عقل گنگ و اعجمی است و بحث در این مسائل را عقل به مدد انوار ولایت برعهده گرفته است. لذا کتاب نفس اسفار بیشتر از تمام الهیات مدون در حکمت به سبک یونان است و به سبک بحث اسلامی است و اشخاصی که تسلط به مباحث عقلی ندارند نمی توانند در این مباحث اظهار نظر کنند.

مسأله اثبات صانع و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و نحوه صدور کثرت از حق و مسأله نبوت و امامت و اصل معاد و عقاب و ثواب خاص مقام مجرد نفس (آنهم به نحو اجمال) و تقسیم عوامل به عالم عقلانی و برزخی و مادی و کثیری از مباحث نفس و برخی دیگر از عویصات در عقائد از مستقلات عقلیه به شمار می روند. و ما طی مباحث به بیان و تحقیق آن می پردازیم.

عامه و خاصه نقل کرده اند که بر امام صادق (ع) گاهی در اثنای نماز غشوه عارض می شد، از علت آن سؤال کردند، حضرت فرمودند «مازلت اکررها حتی سمعت من قائلها» در برخی از روایات «... سمعت من قائلها مشافهة»

همه این روایت را نقل کرده اند و بی خیال و چه بسا با استبعاد، از آن بی تفاوت گذشته اند. از طرق عامه و خاصه نقل شده است که قرآن شریف دارای ظهر و بطن و حد و مطلع است و از برای بطن آن بطنی است الی سبعة ابطن اوسبعین ابطن. علمای اصول این روایت مسلم عندالفریقین را در مباحث الفاظ در بحث جواز یا عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نقل و به قسمی سرهم بندی کرده اند!

ملاعبالرزاق کاشانی، شارح فصوص می گوید: قال الامام السابق (یعنی السابق علی کل امام) جعفر بن محمد الصادق «مازلت اکررها حتی سمعت (سمعتها- خ ل) من قائلها» بعد از نقل روایت مذکور می فرماید امام (ع) در مطلع کتاب وجود قرار داشته است لذا، اذکار نماز بل که کلیه کلمات الهیه را از قائل آن (خداوند) می شنیده است یعنی از مقام ظهور و بطون قرآن عبور کرده است و به واسطه وصول به مطلع کتاب، تجلی حق به اسم متکلم را بلاواسطه

سخنی در حاشیه

راجع به مرحوم میرزای اصفهانی (رحمة الله علیه) من هرگز نگفتم آن مرحوم به اصفهان رفت و به دوست محترم آقای صاحبی که مکالمات حقیر را ضبط کرد، گفتم مرحوم آقا میرزاهدی در نجف اشرف ناخوش شد و مرحوم آقامیرزا حسین نائینی (جهان لی) طبیب معروف عراق از مردم کردستان را برای معالجه او از بغداد احضار کرد، او گفته بود، ایشان را بفرستید به ایران. به دستور میرزای نائینی حاج شیخ ابوالقاسم اصفهانی از اطرافیان آقای بروجردی (قده) آن مرحوم را به ایران آورد و به طبیب مراجعه کردند، بحمد الله و منه افاقه پیدا کرد. این شیخ ابوالقاسم اصفهانی بعد از اقامت آیت الله بروجردی در قم، به اصحاب آن مرحوم پیوست.

بنده در آن مصاحبه از مراجعت میرزای اصفهانی «قدس الله روحه» به نجف یا اصفهان، چیزی نگفتم یعنی چیزی نمی دانستم که بگویم و توسط فردی پیغام دادم که مصاحبه من درست از نوار نوشته نشده است. در همان مصاحبه گفتم که آقامیرزا احمد آشتیانی از تلامذ آقامیرزا حسین نائینی، فرمودند، آقا میرزا مهدی ششماه در منزل من اقامت داشت و نیز مرحوم و توجه آقای نائینی را نسبت به او ذکر می کرد. به گوش خود شنیدم که گفت آقامیرزا مهدی از من خواست شواهد ربوبیه برای او بگویم و قسمتی از شواهد را قرائت کرد ولی ذوق فلسفی نداشت و فهم مباحث مهم فلسفی برای او از اصعب امور بود و آثار آن مرحوم نیز حاکی از برداشت مرحوم آقای آشتیانی است، استعداد اشخاص در فهم مسائل علمی مختلف است، برخی در فهم منقول استعداد زیاد دارند، بعضی در معقول و عدمای در هردو، بعضی در هیچ قسمت.

بنده در مطاوی این مقالات از دو کتاب آقا

* البته کلمه اصفهان، در نوار گفتگوی استاد وجود دارد، اما چون کلام ایشان صراحت در این مفهوم ندارد شاید نظر معظم له چیز دیگری بوده است، به هر حال از جانب نشریه چیزی بر آن مصاحبه افزوده نشده است. و تصریح استاد بر مطلب فوق، هر گونه ابهامی را می زداید. «کبهان اندیشه»

شهود کرده است. تجلی حق به اسم متکلم منشأ نزول قرآن است که مرتبه نازله آن مقام کلمات و الفاظ مدون در قرآن است. لذا جعفر بن محمد (علیهما السلام) فرموده اند: «ان الله تجلی لعباده فی کلامه و لکن لا تبصرون و عنه (ع) ما من آیه الا و بها ظهر و بطن و لکل حرف حد و لکل حد مطلع» شخص بالغ به مقام مطلع، بل که ما بعد از مطلع، که اختصاص به خاتم انبیا و اولیاء محمدیین دارد، کلیه مراتب وجود را به شهود دفعی مشاهده می کند.

اینکه اهل معرفت گفتاوند ولایت سریان در اشیا دارد ولی سریان مجهول الکنه، همان فرموده امام باقر (ع) است که صاحب کافی نقل کرده است: «الامام الرحمة التي يقول الله: رحمتی وسعت کل شیء».

اما مسأله تجرد روح و مادیت آن و اینکه اقوال در آن مختلف است، باید فهمید که تمام ادیان و حتی برخی از ادیان غیر سماوی قائل به مبدأ وجود هستند، مانند مجوس و اتباع بودا و هر که دهری نیست قائل به بقاء نفس بعد از موت می باشد، نافیان تجرد روح از عامه پنداشته اند که لازمه تجرد، سنخیت بین حق و ارواح است و گاهی از ناحیه ترکیب و جمعی از محذور سنخیت، تجرد را نفی کرده اند. مادیون نیز اصرار به مادیت روح دارند و نفی تجرد آن، نزد آنها باب الابواب انکار ماوراء الطبیعه است. در مبدأ وجود نیز اختلاف وجود دارد، طوایفی قائل به وجود حق، جمعی شاک، گرچه نه در وجدان خود، و حدود چند میلیون منکر- رسمی نه واقعی- مبدأ وجودند.

در مقاله گذشته درباره این موضوع بحث کردیم و بدان کلام اینکه منکر تجرد نفس منکر صریح آیات و روایات متواتره است و منکران چون جاهلان قاصرند، لذا به کفر آنان نمی توان حکم کرد ولی به حسب دلالت حکم عقل مؤید به نقل منکرین تجرد نفس حجتی بر نظر خود ندارند. لازمه آن انکار ولایت مصطلح شیعه و معاد بل که نبوت و وحی و اعجاز و تجسم اعمال و امور دیگری است، کما لا یخفی علی من له ادنی دریه. گو اینکه خود منکرین تجرد به این لازمه ملتزم نیستند و از این رو شرعاً باسی و ایرادی بر آنان نیست.

میرزاهمدی، مطالبی نقل نموده و مورد نقد قرار می‌دهم، خدا را گواه می‌گیرم که واقع را - آنطوری که می‌فهمم - بیان کنم و ذره‌ای از احساسات تبعیت نکنم. بنده نوشته بودم آقا سید احمد واحداالین تهرانی در سال ۱۳۱۸ قمری در کربلا ساکن شدند، بعضی‌ها به خود زحمت داده و از فرزند او سؤال کرده‌اند که پدر شما در چه زمانی به کربلا مشرف شدند، ایشان گفته است تا سنه بیست از قراری که به خاطر دارم در نجف بودند.

بحث ما در این بود که میرزای اصفهانی نمی‌توانستند بیست سال در خدمت سید باشند. اولاً آقایان ارباب معرفت در اعتیاد مقدسه، اشخاص خاصی را که مراتب دیده بودند می‌پذیرفتند و جلسات معارف آنها خصوصی بوده است و به اشخاص مستعد تعلیم ذکر می‌دادند و در اخلاق خلاصه‌ای از منازل السائرین را با روایات ائمه شیعه، توأم و مستعدان درس خوانده را بیشتر به عبادات با شرایط خاص وادار می‌کردند.

حضرت امیر (ک) به سائلی که از او سؤال کرد، آنچه را که شما فرمودید، چرا مانمی‌فهمیم، حضرت فرمود: صاحبان شرح صدر این قبیل از حقایق را از قرآن می‌فهمند. و در آخر کلام خود فرمود: «عایک بالعلم فان العمل لایعدله شیء»

مرحوم میرزای اصفهانی برای نیل به علم لدنی، در خدمت آقایان ارباب عرفان نجف مدتها به عبادت و ملازمت به اذکار خاص وارد از شریعت اشتغال داشت و بجائی نرسید و از عرفان سر خورد، به جان فلسفه افتاد و عرفا را از جمله مشایخ بزرگی مانند، سید مرتضی کشمیری و ملاحسینقلی همدانی و آخوند ملافتح‌الله عراقی سلطان‌آبادی را مورد حمله قرار داده است که ما در مباحث بعد نقل می‌کنیم و از کلمات ایشان معلوم می‌شود که اصلاً آشنائی با اصطلاحات ارباب فن ندارد.

اینکه آن مرحوم (بنا به نقل سید باقر خلف‌صدق سید عبدالحی یزدی) فرموده‌اند: در سینه امام زمان لوحی زرین دیدم که چنین نوشته بود، درست نیست، تعبیر سبک و سطحی است، ولی او را من تکذیب نمی‌کنم، چون قوه

خیال بواسطه عللی، اموری در جلو انسان ترسیم می‌کند که واقعیت ندارند و همین نکته را مجله چاپ نکرد، من استبعاد کردم و نه تکذیب و به قدری در دورانی امام زما دیدن باب شده بود که صدای علمای بزرگ و فریاد آنها تکذیب صریح مراجع دینی صدها را خفه کرد و از بعضی نقل شد محل اقامت ولی امر، علیه‌السلام، را شخصی در منطقهای می‌داند که کشتی و هواپیما در آنجا غرق می‌شود. آد خوش خیال بسیار است، خدا رحمت کند حاج علی بغدادی را که گرم کننده این بازار بود.

مثل اینکه بعضی از مریدان آن مرحوم به خلج روح بدن مدعی شده بودند و به ایشان هم این امر را نسبت داده‌اند، که جسم خود را به تمام هویت در گوشه‌ای اطاق می‌بینیم درحالی که خود در محل دیگر قرار داریم. مرحوم حاج میرزا احمد کفائی هم چون مردی ضاف و صادقی بود این حرف را نقل می‌کرد، به ایشان عرض کردم بدن از ناحیه توجه نفس به ملکوت حاصل می‌شود و روح در آن حالت از خود بی‌خود می‌شود، تا چه رسد به بدن بهمین اصل حضرات روح را جسم مادی لطیف می‌دانند که این جسم کثیف غیرنوری، قالب آن است، مثلاً مثل کشش و قلمدان.

کلام را از ارباب فن اخذ کرده‌اند و در جای خاص خود، استعمال نکرده‌اند، چه آنکه باطن این بدن محسوس مادی، بدنی است برزخی و جسمانی، عین همین بدن مادی ولی با این فرق که بدن مثالی دارای وضع و محاذات مادی نیست که با چشم سر دیده شود و این مرتبه ناله نفس است که مدرک صور جسمانی و مرتبه‌اعلای آن مدرک حقایق است مجرد از ماده و مقدر است و انسان اگر به مقام تجرد عقلی نرسد، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است، و نوع نفوس انسانیه فقط تجرد برزخی دارند با ادراک اولیات و معقولات. و افراد کسامله در علم و عمل، انسان بالفعل می‌شوند و آثار و خواص انسان از آنها ظاهر می‌گردد.

مقام علمی و عظمت روحی و احاطه به فقه و اصول و معارف اسلامی اکابر از ارباب معرفت مانند: سیدعلی دزفولی و ملافتحعلی و ملاحسینقلی و سیداحمد کربلائی

قلوب واهل دل بپيوندند و ابا...
مکاشفه به روی او گشاده شود. چه آنکه استعدادات در طی
سلوک عملی مانند سلوک علمی مختلف است، برخی
عمری را به عبادت و معرفت حق صرف می کنند و به ارباب
قلوب و صاحبان نمی پیوندند.

برخی از نفوس مانند اویس قرنی یمانی (ره) به صرف
شنیدن نام مبارک پیغمبر (ص) و رسالت او بعنوان خاتمیت
چنان قرب روحی بین او و حضرت ختمی مرتبت به مقام
ظهور می رسند که واله و شیدا می شود و وقتی برای زیارت
حضرت رسول به مدینه می آید، آن حضرت را زیارت
نمی کند، و به توصیه مادر خود بدون توقف بر می گردد
و حضرت رسول (علیه و علی اهل بیته السلام) می فرماید:
«اشم رائحة الرحمن من جانب الیمن (قبل الیمن) او در
مواقع خلافت ظاهری امیر مؤمنان (ع) به کوفه رفت و در جنگ
با معاویه شرکت کرد و به فیض شهادت نیز نائل شد. سلمان
فارسی از نهایت قرب روحی با اهل بیت (ع)، حضرت رسول
درباره او فرمود: «سلمان منا اهل البیت» و این کلام درباره
احدی از صحابه گفته نشده است.

آقا حسن تهرانی و سید محمد حبیبی (معلم اخلاق مرحوم
آقای حکیم) و شیخ محمد بهاری و سید مرتضی کشمیری
و آقا سید علی قاضی و آقا میرزا جواد ملکی و سید حسین
همدانی شارح محقق زیارت جامعه که شرح او حکایت از
درجات عالیه او می کند و اتباع و اتراپ آنان بالاتر است از
اینکه در قید تحریر و زبان و بیان آید، میرزای شیرازی به
آخوند ملافتحعلی اقتدا می کرد و بجای میرزا اقامه جماعت
می نمود. این جماعت که از آنهاست سید بحر العلوم، به
مشرب فخر المتألهین المترقی بدرجات الحق والیقین، آقا
محمد بیدآبادی فقیه و مفسر و عارف مشهور بسیار نزدیکند
و از عرفای دارای سلاسل قطبی گری و شیخی گری نیستند،
مراد شیخی گری مصطلح صوفیه است.

مرحوم سید احمد علاوه بر مقامات عالیه در معارف
امامیه، فقهی متبحر بود و احوال حیرت آور و عبرت انگیزی
از او نقل کرده اند و تجار معتبر تهران از او خواستند که
رساله علمیه بنویسد تا از وی تقلید کنند گفته بود: جهنم
رفتن واجب عینی نیست.

باید توجه داشت که هر که در سلک ارباب سلوک
وارد می شود، لازم نیست به مقام جذبه برسد و به ارباب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

